



بهار مهر

حبیب یوسف زاده

۱

نوجوان

برای ما می آورد. هر چه دوست صمیمی تر باشد، شادی ما هم بیشتر می شود. پس، اتفاقی نیست که مؤمنان شادترین آدم های روی زمین اند و چهره هایی نورانی و بانشاط دارند؛ چون غرق لذت اند. لذت هم نشینی با صمیمی ترین دوست ممکن، خدا.

دوستان نوجوان، همان طور که دانه ها عاشق نورند و با لبخندی عاشقانه از تاریکی خاک به آفتاب هجرت می کنند، ما نیز مهر را با نام بهترین دوست آغاز می کنیم و از پروردگار می خواهیم لبخند و شادمانی ما را به روشنایی پیوند دهد.

کتاب های شعر را ورق می زدیم تا ببینیم شاعران درباره شادی و خنده چه گفته اند. رسیدیم به این سخن مولوی:

هر ذره که می پوید، بی خنده نمی روید

ناگهان شکفتن و سبز شدن دانه ها برایم معنی دیگری پیدا کرد و تبدیل شد به شیرینی لبخند.

در نظر آن عارف بزرگ لبخند و شادی، آغاز رشد و مهرورزی است.

همه کارهای خوب دنیا را آدم های شاد انجام می دهند و بیشتر بدی ها در جان آدم های غمگین لانه می کند. در این دنیا هم نشینی با دوستان خوب بیشترین شادی را

ماهیانه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
برای دانش آموزان دوره راهنمایی تحصیلی
دوره سی ام / مهر ۱۳۹۰ / شماره پیدری ۲۳۴

نوجوان



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

۸ کلاس درس در کاخ نیاوران
کار درس

۵ گوش کردن یا شنیدن
مهارت های زندگی

۲ کیش میخی مات نشی
میزگرد

۱ بهار مهر
پادداشت سردبیر



۱۴ ماجرای زمین
عصر طلایی

۱۳ دوغ در، پوست در و ...
سرگذشت برخی واژه ها

۱۲ با خرچنگ قورباغه خدا حافظی کنید
آموزش خوش نویسی

۱۰ یک سبب شعر
لحظه های شاعرانه



۲۲ و دیگر هیچ ...
داستان ماه

۲۰ روی خط زمان
علمی

۱۹ سرگرمی انگلیسی
زبان انگلیسی

۱۸ با ماه نشینی، ماه شوی
خدا گفته



۳۴ با ارزش تر از مدال طلا
ورزشی

۳۲ هشت با
شگفتی های خلقت

۳۰ دزفول
ایران ما

۲۶ گلدان
آثار رسیده

۲۵ کاروان مهر
لحظه های فیروزه ای



۴۰ ورقه
دست پخت

۳۸ رنگ تفریح
جدول و سرگرمی

۳۷ کتابخانه
معرفی کتاب

۳۶ آیا سرما باعث سرما خوردگی می شود؟
سلامت



ارتباط با ما

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا، پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۱۰۲، کد سردبیر: ۱۰۶، کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات کمک آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات زیر را نیز منتشر می کند:

رشد کودک: ویژه پیش دبستان و دانش آموزان کلاس اول دبستان
رشد نوآموز: برای دانش آموزان کلاس های دوم و سوم دبستان
رشد دانش آموز: برای دانش آموزان کلاس های چهارم و پنجم دبستان
رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره متوسطه)
رشد برهان (نشریه ریاضی دوره راهنمایی)
ماهنامه های رشد معلم، تکنولوژی آموزشی، آموزش ابتدایی، مدیریت مدرسه
مدرسه فردا، آموزش راهنمایی تحصیلی، آموزش فیزیک
آموزش شیمی، آموزش زبان و ادب فارسی، آموزش زبان
آموزش ریاضی، آموزش زیست شناسی، آموزش جغرافیا
آموزش معارف اسلامی، آموزش تاریخ، آموزش تربیت بدنی
آموزش هنر، آموزش علوم اجتماعی، آموزش زمین شناسی، آموزش قرآن
آموزش فنی و حرفه ای، مشاور مدرسه و پیش دبستان (برای دبیران، آموزگاران
دانشجویان تربیت معلم، مدیران مدارس و کارشناسان آموزش و پرورش).

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: حبیب یوسف زاده

شورای کارشناسی:

مجید عمیق، علیرضا متولی، محمد علی قربانی

مدیر داخلی: زهره کریمی

ویراستار: لیلا جلیلی

طراح گرافیک: روح الله محمودیان

نشانی دفتر مجله: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳

تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷

نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷

تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲

وبگاه: www.roshdmag.ir

وبلاگ: www.roshdmag.ir/webblog/nojavan

رایانامه: nojavan@roshdmag.ir

شمارگان: ۶۰۰۰۰

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)



ناگهان این موضوع برای آن‌ها جالب شد. به‌راستی نوجوان‌ها دوست دارند راه‌کارهای موفقیت در زندگی را بدانند و من علاقه‌مندم راه‌های شکست نخوردن در زندگی را برایشان بگویم. دو ساعت و نیم حرف زدیم و چیزهای تازه‌ای از هم یاد گرفتیم.

درباره شطرنج

یک بازی دو نفره است روی صفحه‌ای با ۶۴ خانه. نیمی سفید و نیمی سیاه. با شانزده مهره سیاه و شانزده مهره سفید. شطرنج امروزه یک ورزش رزمی فکری محسوب می‌شود. زادگاه این بازی هند است و در دوره ساسانیان به ایران آورده شده است. اسم هندی آن چاتورانگا بود که در زبان فارسی میانه تبدیل به چترنگ شد و پس از ورود اسلام به ایران شطرنج تلفظ شد. در زبان سانسکریت، چاتور به معنی چهار است و چاتورانگا، یعنی صفحه‌ای که به چهار قسمت تقسیم شده است. چون شطرنج قدیمی طوری بود که چهار نفر می‌توانستند هم‌زمان بازی کنند. در هند قدیم، شطرنج بازی شاهانه‌ای بود و با آن تمرین مملکت‌داری و جنگاوری می‌کردند. بازی شطرنج قوانین ساده‌ای دارد، اما پس از چند حرکت ممکن است به پایان بردن بازی ساعت‌ها طول بکشد. تلاش بازیکن در این بازی تهدید و حذف شاه طرف مقابل است. تهدید کردن در این بازی کیش و حذف شاه مات نام دارد.

زندگی ما

زندگی ما مثل صحنه شطرنج است. هر کدام از ما شاه این صحنه هستیم که هر روز با انواع کیش‌ها (تهدیدها) روبه‌رو هستیم. باید مواظب باشیم که بازی زندگی را ببریم و مات نشویم.

تا حالا تو زندگی کیش شده‌ای؟

همه با هم گفتند: «خیلی».

— گفتیم مثال بزنید.

محدثه: دوستی داشتم که دختری بود با رفتارهای سبک. هر کس به من می‌گفت با این دختر نگر، نمی‌توانستم قبول کنم. با همه بر سر این موضوع ناراحتی داشتم. با خانواده‌ام درگیر بودم. فکر می‌کنم در آن دوره من کیش بودم.

نسترن: یک بار قرار بود به اردو برویم. اما صبح حرکت مریض شدم و نتوانستم بروم. آن روز حال خوبی نداشتم. هم مریض بودم و هم

محدثه مطلبی نوری،
 نسترن خدارحمی،
 عاطفه صلبی‌زاده،
 مائده ملکی و من
 روبه‌روی آن‌ها.
 آن‌ها با هم دوست
 هستند. کلاس
 سوم راهنمایی را
 تمام کرده‌اند و حالا
 مدرسه راهنمایی
 محدثه برایشان
 تبدیل به خاطره
 دوران نوجوانی
 شده است.

پیش خودم قرار
 گذاشته بودم
 درباره موضوعی

بسیار مهم با هم حرف
 بزنیم و آن‌ها هم با هم قرار
 گذاشته بودند درباره‌ی مُد و زیبایی حرف
 بزنند. اما نشد. نمی‌دانم چه طور شد،
 حرف از بازی شطرنج به میان آمد
 و کیش و مات و زندگی ما که مثل
 صحنه شطرنج است؛ لحظه‌هایی که
 کیش می‌شویم و نباید اجازه بدهیم
 مات شویم.

کیش میشی مات نشی!

علیرضامتولی

راه کارهای موفقیت در زندگی را بیاموزیم





نسترن: گاهی پیش می‌آید که با مادرمان مسئله داریم و نمی‌توانیم با یک بزرگ‌تر در میان بگذاریم؛ چون بزرگ‌ترها معمولاً از بزرگ‌ترها حمایت می‌کنند. شاید بتوانیم با یک دوست درددل کنیم و از او کمک بخواهیم.

- از کجا مطمئن هستی که دوست می‌تواند مشکل تو را حل کند؟

محدثه: دوست باید رازدار باشد و درست راهنمایی کند. نباید بگوید برو جلوی مادرت بایست.

- اگر گفت چی؟

نسترن: نباید چنین دوستی انتخاب کرد.
عاطفه: من هیچ وقت درباره مسائل خانوادگی‌ام با دوستانم حرف نمی‌زنم. همیشه می‌ترسم اگر روزی رابطه‌ام با دوستم خراب شود، چه اتفاقی می‌افتد؟

_ چرا با خود مادرت مسئله را حل نمی‌کنی؟
نسترن: گاهی کاری می‌کنند که پشت دست را داغ کنی و دیگر با آن‌ها حرف نزنی.



عصبی. دلم پر از افسوس بود که چرا نتوانسته‌ام به اردو بروم.

این هم می‌تواند نوعی کیش‌شدن باشد.

عاطفه: من تا حالا کیش نشده‌ام.

_ به نظر من امکان ندارد کسی در زندگی کیش نشود. زندگی سراسر کیش‌شدن است. هر روز با مسئله‌ای روبه‌رو می‌شوی. ممکن است یک ناکامی ساده باشد یا یک اتفاق پیچیده؛ برای مثال، صبح می‌بینی یک جوش درشت روی صورتت جوانه زده و همه دهنش مشغول آن جوش درشت می‌شود.

با دوستت برای درس خواندن قرار می‌گذاری. اما مادرت اجازه نمی‌دهد بروی خانه دوستت.

نمره درسی که تصور می‌کنی خوب خوانده‌ای و خوب امتحان داده‌ای، بد می‌شود.

دوست صمیمی‌ات یک دوست تازه پیدا کرده و بیشتر وقتش را با او می‌گذراند و این موضوع تو را ناراحت می‌کند.

با پدر و مادرت نمی‌توانی بر سر بعضی از مسائل کنار بیایی. در خانواده احساس می‌کنی پدر و مادرت بین تو و برادر یا خواهرت تبعیض قائل می‌شوند.

مادرت مجبور است چند روزی بروی مسافرت یا در بیمارستان بستری شود و مسئولیت‌های تو زیاده‌تر می‌شود در حالی که خودت هزار تا کار داری.

پدرت علاقه‌مند است درست هنگامی که تو مشغول درس خواندن هستی، با صدای بلند به اخبار تلویزیون گوش بدهد. دوستت با تو قهر کرده است یا چیزی را گم کرده‌ای. این‌ها مسائل کوچکی هستند. اما اگر نتوانیم با همین مسائل ساده کنار بیاییم، زندگی را برای خود سیاه و تلخ می‌کنیم.

حالا می‌خواهیم بدانیم

وقتی کیش می‌شویم چگونه با آن کنار بیاییم؟

مأده: من یک روز به خاطر این که در خانه‌مان مهمانی بود و نمی‌توانستم درس بخوانم تصمیم گرفتم بروم خانه دایی‌ام. اما برادرم نمی‌گذاشت. فکر می‌کنم آن‌جا من کیش شده بودم. تا این که دایی‌ام تماس گرفت و با برادرم حرف زد و او را راضی کرد. به نظرم یکی از راه‌های رهایی از کیش‌شدن، کمک گرفتن از بزرگ‌ترها باشد.





این همان راه‌های غلط است که ما معمولاً از آن‌ها بیشتر استفاده می‌کنیم. تقریباً بیشتر ما مسائل مان را از راه درست حل نمی‌کنیم. زندگی مثل بازی شطرنج است باید با قاعده بازی زندگی را پیش ببریم.

● **قاعده اول:** اعتماد همیشگی به والدین است. همیشه باید به آن‌ها اعتماد کنیم. حتی اگر از نظر ما حرف مان را نفهمند.

● **قاعده دوم:** سعی کنیم موقع پیش آمدن هر مسئله‌ای در زندگی، مثل حل کردن یک مسئله ریاضی به آن نگاه کنیم. نباید فکر کنیم دنیا به آخر رسیده است.

● **قاعده سوم:** از بزرگ‌ترهای نزدیک مثل پدر بزرگ، مادر بزرگ، عمه، خاله، دایی و عمو کمک بگیریم.

● **قاعده چهارم:** گفت‌وگو کردن را یاد بگیریم. بسیاری از مسائل زندگی با گفت‌وگوی درست و مهربانانه حل می‌شود.

● **قاعده پنجم:** مهارت‌های زندگی را بیاموزیم. مثل «نه» گفتن یا خوب حرف زدن و خوب گوش دادن.

● **قاعده ششم:** رفتار غلط را با رفتار غلط پاسخ ندهیم.

● **قاعده هفتم:** هیچ مسئله‌ای در صحنه‌ای که مسئله اتفاق افتاده است حل نمی‌شود. باید صبر کنیم تا محیط اختلاف آرام‌تر شود.

این‌ها قواعد ساده زندگی‌اند؛ مثل قوانین ساده بازی شطرنج. گاهی ممکن است بازی زندگی، کمی پیچیده شود. این موضوع نباید تو را نگران کند. لذت زندگی به پیچیدگی‌های آن است.

قواعد دیگری هم هست. اما به نظر من اگر شما این قوانین را یاد بگیرید و به آن عمل کنید در بسیاری از مواردی که احساس می‌کنید کیش شده‌اید، می‌توانید از مات شدن خود جلوگیری کنید.

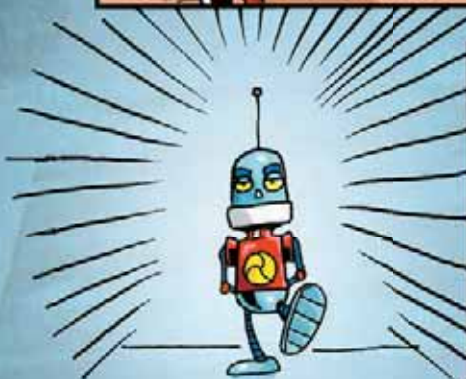
گفت‌وگوی ما در این جا به پایان نرسید. بقیه را در شماره بعد بخوانید.



ماجراهای
ریبا

گوش کردن یاشمیدن؟

ابراهیم اصلانی
تصویرگر: سام سلماسی



شترقی



یادتان می آید سال قبل گفتم پیش خوانی
یعنی مطلب هر درس را قبل از
تدریس معلم بخوانید



بچه ها! درس خواندن می تواند
کار ساده تری هم باشد اگر با
کمی حوصله هر کاری را درست
انجام دهید زحمت شما کمتر می شود



و این که مشق ها و کارهای هر روز را همان روز انجام بدهید
و به اصطلاح «به روز» باشید



وقتی وارد کلاس می شوید سعی کنید همه
کارهای دیگر را کنار بگذارید، فکرتان را متمرکز کنید
و آماده ورود معلم و شروع تدریس باشید



این ها مراحل اول و آخر بودند. می ماند مرحله وسط.
آقا! شما اگر از این همه درس و مشق خسته شده ای،
باید بدانی که چگونه از کلاس درس استفاده کنی تا هم
کمتر خسته بشوی و هم بهتر یاد بگیری.

قبل
از
تدریس



بله ... بله

چرا متوجه شدی؟



برایا



دخترم! گوش می دهی؟



نکته دوم
خوب گوش دادن است
بجای گوش دادن با شنیدن
فرق می کند
گوش دادن کاری ارادی است



و نکته مهم دیگر در این مرحله
مهارت پرسیدن است
سوال های شما در کلاس نشان می دهد
که چه قدر دقت می کنید و نکته سنج هستید
پس اگر موضوعی را متوجه نشدید، پرسید
از سوال کردن نترسید

حالا که هر سه مرحله موفقیت در درس خواندن را
فهمیدید، سعی کنید به آن ها عمل کنید تا از
انجام وظایف تان نه تنها خسته نشوید بلکه لذت ببرید!



در کلاس حواستان را جمع کنید!
به مفهوم حرف های معلم دقت کنید

سریع مطلب
را از دست
ندهید



کلاس در کاخ نیاوران

تهمینه حدادی
عکس: اعظم لاریجانی



کلاس درس، وسط کاخ!

یک بیست کله گنده نصیب کسی می‌شود که خوب بتواند راجع به موزه‌ها حرف بزند. تازه ممکن است معلم خودش را تور یست جا بزند و تو مجبور باشی به انگلیسی جوابش را بدهی.

شانزده ساله هم که باشی، بعد از پایان تحصیل در هنرستان وارد بازار کار می‌شوی و مثل خیلی‌ها پشت کنکور نمی‌مانی.

حالا درس‌هایت را خوب بخوان: راهنمای محلی، راهنمای موزه، راهنمای طبیعت گردی، راهنمای عمومی گردشگری، قانون کار و ... هفته دیگر هم کلاس مان در کاخ نیاوران تشکیل می‌شود، تو خوب خوب باید درباره این کاخ حرف بزنی.

لباس عجیب و اولین شغل یک بچه مدرسه‌ای

- لباس مدرسه دانش آموزان گردشگری همان لباس فرم مهمان دارها و راهنماهای گردشگری است.
- یک دانش آموز گردشگری در هفته درس‌های عمومی هم می‌خواند.
- دانش آموزان این رشته برای کارورزی به آژانس‌های مسافرتی می‌روند، آن‌ها در هفته سالگی برای اولین بار کار می‌کنند.

به جای مقدمه

تا به حال مدرسه‌ای را تصور کرده‌اید که کتاب درسی نداشته باشد و عوضش به شما جزوه بدهند؟ مدرسه‌ای که در آن هر روز بنشینید و راجع به کشورهای مختلف، خوردنی‌های آن‌ها، جاهای دیدنی‌شان و زبان و دین آن‌ها صحبت کنید و وقتی سال سوم متوسطه را تمام کردید، فوری جذب کار شوید و به جای خانه نشستن و اداره رفتن، به این شهر و آن شهر بروید و مکان‌های تاریخی را به این و آن نشان بدهید! به یکی از این مدرسه‌ها رفتیم تا همه چیز را از نزدیک ببینیم. شنیدن کی بود مانند دیدن.



تفریح ممنوع!

کلاس «گردشگری» شبیه کلاس‌های دیگر نیست. هیچ چیز این کلاس تفریحی نیست. امروز درباره‌ی ترکیه و شیرینی‌هایش حرف می‌زنیم، هفته بعد باید تمام این‌ها یادت بماند. فردا می‌رویم برج میلاد، یادت که هست چه کسی آن را طراحی کرده؟

راستی باید بروی پای تخته و به این سؤال جواب بدهی: «دیدنی‌های تاجیکستان را نام ببرید»

بعد ناگهان کلاس سوم هنرستانی. مثل ریاضی‌ها و تجربی‌ها نباید پیش‌دانشگاهی را بگذرانی، پس یک سال جلو می‌افتی، کنکور می‌دهی و می‌روی دانشگاه. مهمان‌داری، گردشگری، جهانگردی یا مدیریت فنی انتخاب‌های توست.

یک دانش‌آموز گردشگری این شکلی است

مهسا تیزچنگ، کلاس سوم رشته «راهنمای گردشگری»:

- اگر می‌خواهید این رشته را انتخاب کنید باید دوستش داشته باشید.
- یادتان نرود تمام بازدیدهایی که می‌روید، درس شماس، نه تفریح.
- باید ذهن جست‌وجوگر داشته باشید و ریزبه‌ریز مکان‌های دیدنی را بلد باشید.
- باید خودتان به دنبال پاسخ بعضی سؤال‌ها بروید. یک راهنمای گردشگری باید بتواند به سؤالانی که از او پرسیده می‌شود جواب بدهد.

- زبان انگلیسی خیلی مهم است، بدون آن شما موفقیتی به دست نمی‌آورید.

* با تشکر از مدرسه هوانوردی دخترانه آسمان، تهران

این ویژگی‌ها را دارید؟

- سلامت کامل
- هوشیاری ذهن
- انعطاف‌پذیری
- روابط عمومی بالا

این‌ها را یاد می‌گیرید:

- معماری ایرانی
- مذهب‌های گوناگون
- قوانین گردشگری
- آداب و رسوم ملل
- ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی ایران
- سخنوری
- به کارگیری کمک‌های اولیه

محل کار شما این‌جاهاست

دفترهای هواپیمایی، مراکز میراث فرهنگی، تورهای گردشگری و ...

یک شعر

زیر نظر: بابک نیک طلب

زنگ آغاز بهار

آفتاب مهربان
تاج گل بر سر زده
فصل تابستان گذشت
نوبت مهر آمده

کیف‌های پر کتاب
کفش‌های بی‌قرار
می‌رسد از نو به گوش
زنگ آغاز بهار

خسته از خواب و خیال
خسته از خمیازه‌ام
می‌وزد بوی بهار
از کتاب تازه‌ام

توی باغ مدرسه
های و هوی دوستی
دست‌های ما پر از
رنگ و بوی دوستی

آشنایی‌های نو
دوستی‌های قدیم
کیف و کفش من کجاست؟
مدرسه، ما آمدیم.

قیصر امین‌پور

بیت‌های عاشقانه

ابرها کنار هم ردیف می‌شوند
آسمان به فکر شعر گفتن است
خوش به حال آسمان
که شعر گفتنش
مثل آب خوردن است
با نگاه او

چشمه‌ها پر از ترانه می‌شوند
غنچه‌های سرخ گل کنار هم
بیت‌های عاشقانه می‌شوند.....

مریم هاشم‌پور

آسمان خط‌خطی

یک پرنده
زرد و زیبا
بال‌های کوچکش را باز ...
در هوا پرواز ...

آسمان را
با دو بالش
خط کشید و خط کشید
آن پرنده را ولی کسی ندید

آن پرنده
کو؟
کجا؟
چه شد؟
در جهان خط‌خطی
مشق او
آسمان خط‌خطی.

اسدالله شعبانی

سلام

آواز پرنده وقت پرواز، سلام!
پیغام شکوفه‌ای که شد باز: سلام
آغاز تمام کارها نام تو است
ای نام تو بهترین سرآغاز، سلام!

لبخند تو

شب آمده است و آسمان
مال من است
ماه و همه ستارگان، مال من است
در خانه بخند، مثل خورشید از مهر
لبخند تو یعنی که جهان،
مال من است

کوچ

تابستان رفت و باز آمد پاییز
با مشتی توت خشک و انجیر و مویز
در کوچه برای دل خود چلچله‌ای
می‌خواند که فصل کوچ آمد بر خیز

بابک نیک‌طلب

برکه

توی فکر برکه‌ای هستم
برکه‌ای که روز و شب تنه‌است
برکه‌ای که پشت آن کوه است
برکه‌ای که توی این صحراست

در دهانش گل و لجن دارد
در صدایش سکوت مشتی سنگ
مثل یک زنگ، توی گوش اوست
قورقورباغه‌های بد آهنگ

روز و شب در خیال خود مانده
برود، هم‌سفر شود با رود
پا به پای تمام ماهی‌ها
سرکند زیر آب‌های کبود

رفته از یاد دیگران، برکه
در سکوت شبانه‌اش تنه‌است
گر چه تکرار می‌شود در خود
فکر امواج آبی دریاست.

اسماعیل الله‌دادی

فکر رنگارنگ

بین یک مشت فکر رنگارنگ
تو فقط توی ذهن من ماندی
چون بدون اجازه در چشمم
حرف‌های دل مرا خواندی

پس چرا قهر کرده‌ای حالا
رفته‌ای و نمی‌برد خوابم
راه رفته تمام شب، غصه
مثل خرچنگ، روی اعصابم

دل من نازک است، می‌فهمی؟
مثل تَنگ بلور حساسم
آشتی کن و گرنه می‌پاشد
روی تو تکه‌های احساسم

مریم اسلامی

با خرجنگ قورباغه خدا حافظی کنید

اکبر فتحی

خوشنویسی با خود کار

دوستان نوجوان، خط خوش، نشانه احترام ما به زیبایی های زبان فارسی است. برای همین امسال تصمیم گرفته ایم هر طور شده کمی تمرین خوشنویسی کنیم. آن هم نه با جوهر و قلم درشت. بلکه با خود کار.

حروفی که روی خط کرسی نوشته می شوند:

اب ف ک در و ه ط

حروفی که وسط خط کرسی نوشته می شوند:

ح ح ه ل م ن و

اگر دقت کنیم، می بینیم هیچ کدام از این حروف حالت دایره کامل را ندارند. بلکه یک بیضی با زاویه ۴۵ درجه اند؛ یعنی اگر شکل یک تخم مرغ خوابیده را خوب تمرین کنیم، نصف حروف را درست خواهیم نوشت.

چند نکته

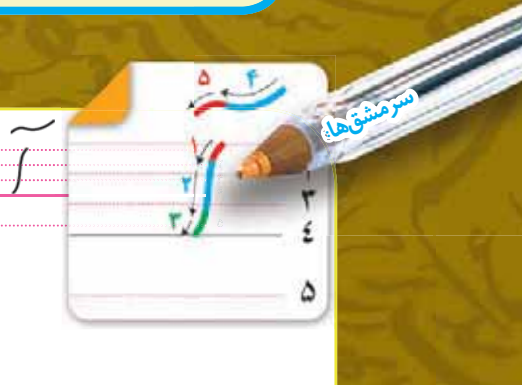
۱. از خود کارهای معمولی با قطر ساچمه ۰/۵ تا ۱/۶ استفاده کنید. از تعویض خود کار پرهیزید و بهتر است همیشه از یک نوع خود کار استفاده کنید تا به آن عادت کنید و به اصطلاح قَلِق آن خود کار دست تان بیاید. واحد اندازه گیری ما در این جا اندازه ساچمه خود کار (به میلی متر) است و مثل خوشنویسی با قلم درشت، نقطه نیست.
۲. زیر کاغذی که تمرین می کنید یک صفحه مقوا قرار دهید تا اثر خود کار روی برگ های زیرین نیفتد. بهتر است کاغذ لیز و گلاسه نباشد.
۳. برای یادگیری هر درس، دوازده روز و هر روز یک ساعت زمان لازم است. از تند نوشتن پرهیز کنید. وقتی حرفی را کامل یاد گرفتید به سراغ حرف دیگر بروید.
۴. یادتان باشد، تأثیر مشق نظری بیشتر از مشق عملی است؛ یعنی اول موقعیت حروف روی خط کرسی، اندازه، زاویه و تناسب آن ها را خوب در ذهن تجسم کنید و بعد نوشتن را شروع نمایید. نود درصد پیشرفت بستگی به مشق نظری (مشاهده دقیق) دارد. به یادگیری حرکت طلایی (تخم مرغ با زاویه ۴۵ درجه و انحنای زیبای کشیده ها) زیاد دقت کنید.
۵. نوشته های خود را گاهی به افراد خانواده و دوستان نشان دهید و نظر آن ها را درباره پیشرفت خود جویا شوید.
۶. پایین صفحه های مجله را برای تمرین در نظر گرفته ایم. اما کافی نیست. می توانید یک صفحه دفتر مشق را از ویلاگ رشد نوجوان www.roshdmag.ir/weblog/nojavan دانلود کنید و از آن پرینت و سپس کپی تهیه نمایید.

عَلت بدخطی

بدخط ها چهار اصل کلی را رعایت نمی کنند: ۱- خط کرسی ۲- اندازه ۳- زاویه ۴- تناسب
خط کرسی یا خط زمینه همان خطوطی است که همواره در دفترهای مشق و تمرین می بینیم. اما متأسفانه خیلی ها طرز استفاده آن را نمی دانند و موقعیت حروف را روی خط کرسی رعایت نمی کنند. اگر خط کرسی، اندازه حروف، زاویه حروف و تناسب آن ها را نسبت به یکدیگر رعایت کنیم، با کمی تمرین خوش خط تر خواهیم شد. به طور معمول در خوشنویسی از یک خط کرسی استفاده می شود. اما در این جا برای یادگیری بهتر علاوه بر خط اصلی، چهار خط فرعی هم در نظر گرفته ایم. فاصله خطوط یک تا چهار از یکدیگر دو میلی متر و فاصله خطوط یک و پنج چهار میلی متر است. البته بسته به ضخامت نوک خود کار می توان این فاصله ها را کمی تغییر داد. بعد از مدتی خط های کرسی نامرئی در ذهن شما ایجاد خواهد شد و دیگر نیازی به کاغذ خط کشی شده نخواهید داشت.

خطوط کرسی

حروف الفبای فارسی در حالت جدا و متصل، شکل های متفاوتی دارند. برخی حروف شبیه یکدیگرند و فرق اندکی دارند؛ مانند ب، پ، ت، ث یا ک و گ.
از ۳۲ حرف فارسی اگر مشابه ها را کنار بگذاریم، هجده شکل کلی خواهیم داشت. این هجده حرف موقع جدانویسی، به هیچ وجه زیر خط کرسی نوشته نمی شوند. بلکه یا روی خط کرسی قرار می گیرند یا در وسط آن.





دوغ در، پوست درو

عادل اشکیوس
تصویرگر: مرتضی شادانی

مادر

این واژه احتمال دارد به معنای پدیدآورنده ما باشد؛ یعنی کسی که ما در آن به وجود آمده‌ایم. البته این واژه‌ها در همه جای ایران این گونه تلفظ نمی‌شوند. برای مثال کردها به مادر «دالگ» یا «دایک»، به پدر «باوگ» یا «باوک»، به خواهر «خوشگ» یا «خوشگ»، به برادر «پرا» و به پسر «گر» می‌گویند. هم چنین در شمال ایران «ریکا» و «کیجا» به معنی پسر و دختر است.

پسر

این واژه، شاید چیزی مانند «پوست» بوده‌است و چون کارِ کندن پوست جانوران بر عهدهٔ پسران بوده آنان چنین نامیده شده‌اند. «پوستدر» برای سادگی تلفظ به «پسر» تبدیل شده‌است. در گویش تاتی اشتهارد هنوز به پسر «فور» و در سنگسر سمنان «پور» می‌گویند.

انسان‌ها نخستین کلمه‌ها را با تقلید از صداهای موجود در طبیعت اختراع کردند؛ مانند شُرْشُر که آدم را به یاد صدای آب می‌اندازد، یا قارقار، بع‌بع، تق‌تق و ...

به مرور انسان از این توانایی خداداد برای برقراری ارتباط با هم‌نوعان خود استفاده کرد و به تدریج کلمه‌های بیشتری اختراع کرد. حتی امروزه با پیشرفت فناوری و اختراعات هر روز کلمات بسیاری ساخته می‌شوند؛ برای مثال با اختراع رایانه واژگان بسیاری پدید آمدند.

بیشتر کلمه‌هایی که امروز به کار می‌بریم، ابتدا طور دیگری تلفظ می‌شده‌اند و برخی سرگذشت جالبی دارند. در این جا ریشهٔ چند واژه را بررسی می‌کنیم.



پدر

پسوند «در» در گُردی امروز هنوز به کار می‌رود؛ مانند «نان در» یعنی کسی که وظیفه نان‌آوری خانواده را بر عهده دارد. حرف «پ» در «پدر» به نظر می‌رسد از ریشهٔ واژهٔ «پاییدن» باشد. پدر به معنی پاینده؛ کسی که مراقب خانواده‌اش است و آنان را می‌پاید. پدر در اصل پایدر یا پادر بوده و جالب است که تلفظ «فادر» در انگلیسی بیشتر به «پادر» شبیه است تا تلفظ فارسی «پدر».

دختر

«دوغ» در میان آریایی‌ها به معنی «شیر» بوده‌است، ریشهٔ واژه دختر، «دوغ در» است، به معنی «شیردوش»؛ زیرا در ایران باستان کار اصلی او شیر دوشی بوده است.

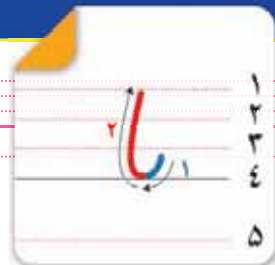
مرد و زن

مرد هم‌ریشه با واژهٔ مرگ و مردن است. مرد بیش از زن به مرگ نزدیک است؛ زیرا بیرون از خانه و در جست‌وجوی برآوردن نیازهای خانواده است. امّا زن ریشه در زادن و زندگی دارد.

۱۳

خودمان

با



ماجرای زمین

سید امیر سادات موسوی
تصویرگر: میثم برزنا



این جادو گاه کن!
داریم از زمین دوری شویم!

چه دلیل حای؟!



چقدر تصویر زمین از دور خشک است.
راستی یک سوال دارم. اولین بار آدم که چطور
فهمیده که زمین گره است؟

چی؟ فب زمین گره است دیگه!

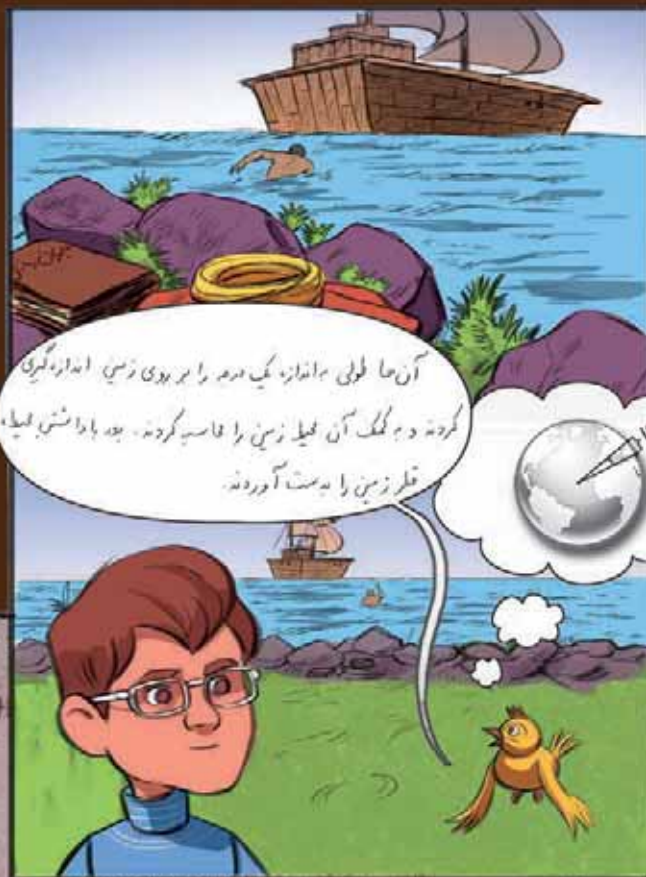
راستی این موضوع قبل از تو واقع
نبرده و دانشمندان قدیمی برای اثبات گروی بودن زمین
دلیل حای می آوردند.

برای مثال شرف الدین مسعودی، دانشمند ایرانی در کتابش دلایل
زیادی برای گروی بودن زمین آورده است.
یکی از دلایل این است که اگر زمین تخت بود، باید زمان طلوع و غروب
در همه جای جهان می شد. اما چون زمین گروی است، ممکن است غروب
در حای طلوع کند و در حای دیگر هنوز شب باشد.

آقای مسعودی!
دارم قوت می کنم !!

یکی دیگر از دلایل این است
بر آن گشتی که خطی از ما دور است، نگاه کن
فقط دنگش دیده می شود. این به خاطر
گروی بودن زمین است.

آقا خن دره !!



این طوطی که معلوم است، ریاضی خوانی و دست‌آوردش خیلی قوی بود.

Algorithm
Algorithm
Algorithm



بله. خواندن خودش ریاضی‌دان بزرگی است. او یک کتاب مشهور به نام «المهر و القالب» دارد. جالب است بدانید که نام انگلیسی علم جبر از نام این کتاب خوانده شده است.

Algorithm
Algorithm
Algorithm

و حتی جالب‌تر این که مترجمان «الفارابی» را در لاتین «الفریتیم» آورده بودند و همین‌که امروزه واژه فرسوی در ریاضی است.



در این روش به
یک مکان مرتفع بر روی
زمین، نیاز دارم.

حالا این روشی که بیرونی برای
اندازه گیری شعاع زمین دارد، چه جوری
است؟



روش اوریان بیرونی برای اندازه گیری شعاع زمین

یک عدد کوه زمین یک عدد کوه مرتفع که بر روی دشت یک عدد اوریان بیرونی
هوای باده



طرز تهیه
اگر در حالت مادی بر روی زمین بایستید و آن وقت که در استان
را به طرف بالای سرتان بگیرید و دست دیگران را بطرف افقی
این دو دست با هم زاویه ۹۰ درجه می سازند.



این روش باید خیلی
جالب باشد آیا اوریان توانست
این کار را انجام دهد؟

بله توانست
بیا بروم از غرض بیروسم



ببخشید، شما توانستید
با روش خودتان، شعاع زمین
را اندازه بگیرید؟



ها!!!
شما کی هستی؟



آها!!! بله همین چند وقت پیش
بود که به هندوستان سفر کرده بودم
در آنجا...

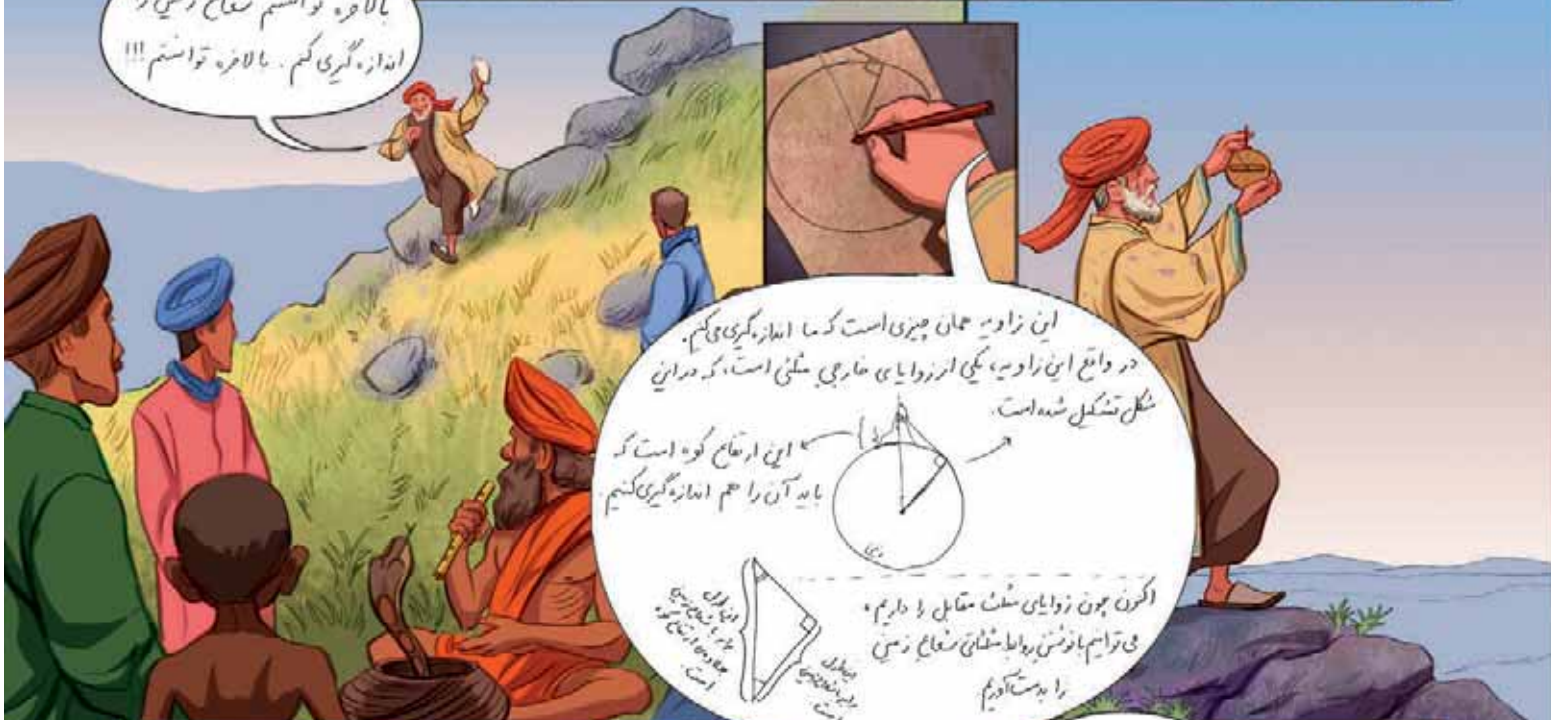
ببخشید آقای بیرونی...





این جا بهترین مکان برای اندازه گیری شعاع زمین است. باید بگردم را شروع کنم.

بالاخره توانستم شعاع زمین را اندازه گیری کنم. بالاخره توانستم!!!



این زاویه همان چیزی است که ما اندازه گیری می کنیم. در واقع این زاویه، یکی از زوایای خارجیه مثلثی است، که در این شکل تشکیل شده است.

این ارتفاع کوه است که باید آن را هم اندازه گیری کنیم.

اگرچون چون زوایای مثلث مقابل را داریم می توانیم با نوشتن روابط مثلثی شعاع زمین را بدست آوریم.



این زمین چه ماجرهای عجیبی دارد!



من این موضوع را در کتاب «قانون مسعودی» نوشته ام و محاسباتم را توضیح داده ام.

پاماه‌نشینی ماه شوی

حسین امینی‌پویا

روز حسرت

آب‌حوض

برای فهم بهتر تأثیر هم‌نشینی بد، فرض کنید تمیز کردن حوض بزرگی را در وسط یک باغ متروک به شما سپرده‌اند؛ حوضی که آب جوی آلوده‌ای به آن راه پیدا کرده است. می‌خواهید کار را شروع کنید. برای شروع، چه می‌کنید؟ آیا با سطل آب حوض را خالی می‌کنید تا بعد آن را تمیز کنید؟ یا بدون تخلیه آب حوض، آن‌قدر آب تمیز در آن می‌ریزید که به تدریج و با سرریز شدن مداوم آب، در نهایت آب حوض تمیز شود؟ شاید هم جست‌وجو کنید که آیا حوض دریچه زیر آبی دارد تا آن را بکشید و بعد از تخلیه کامل، آب حوض را عوض کنید. کمی دقت مشخص می‌کند هیچ‌کدام از این طرح‌ها کامل نیستند؛ زیرا آن آب باریکه آلوده را فراموش کرده‌اید. هر کار کنید، بعد از مدتی جریان آب آلوده تمام زحمت شما را هدر می‌دهد و تمیزی آب حوض را خنثی می‌کند.

با کمی فکر به این نتیجه می‌رسید که در هر روشی اول باید جریان آب آلوده را قطع کنید. دوست‌های بد همان جریان‌های آلوده‌ای هستند که درون ما را تیره می‌کنند، پس اولین کاری که باید برای پاک شدن و خوب ماندن خود انجام دهیم، طرد دوستان ناباب است. بزرگان ما نیز در مورد این وظیفه تأکید کرده‌اند تا جایی که آن را کیمیای سعادت دانسته‌اند. حافظ می‌گوید:

بیم‌وزمت کیمیای سعادت زهم صحبت بد جدایی جدایی

منابع:

۱. فرقان ۲۸ و ۲۷ ۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۵

«يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَىٰ لِمَ اتَّخَذْتُ لَنَا خَلِيلًا»
«روزی (قیامت) که ظالم دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود در پیش گرفته بودم؛ وای بر من کاش فلان را دوست نمی‌گرفتم»
یعض به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی به کار می‌رود که از شدت حسرت و تأسف ناراحت‌اند. چنان که در فارسی از ضرب‌المثل مشابه آن استفاده می‌کنیم: «فلان کس انگشت حسرت به دندان گزید»
در ادامه آیه به انتخاب دوست اشاره شده است. خلیل به معنی دوست خاص و صمیمی است. طبق این آیات، دوست عامل مهمی در شکل‌گیری شخصیت است و انسان بدون این‌که بداند بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از دوستانش می‌گیرد.

تأثیر پنهان

شاید کسی تصور کند می‌تواند با فردی ناباب دوست باشد و در عین حال خوب و سالم بماند. چنین تصویری ناشی از درک نادرست اهمیت دوست در زندگی است و البته علت دیگر آن می‌تواند مخفی بودن تأثیر دوستی باشد.
امام علی (ع) در این باره تعبیر زیبایی دارند: «از دوستی با فرد فاسد بپرهیز که طبیعت تو به‌طور ناخودآگاه بدی و ناپاکی را از طبع منحرف او می‌دزد و تو از آن بی‌خبری» (شرح ابن ابی‌الحدید جلد ۲ ص ۲۷۲)
ضرب‌المثل روسی «با ماه‌نشینی، ماه‌شوی با تابه‌نشینی سیاه شوی» نیز گویای این تأثیر است.



Mohamad Ali Ghorbani

Illustrator: Sam Salmassi

English Fun

Jokes to Think

TEACHER: Give me three reasons why the world is round.

Pupil: Well my dad says so, my mum says so and you say so !

TEACHER: Why does your geography exam have a big zero over it.

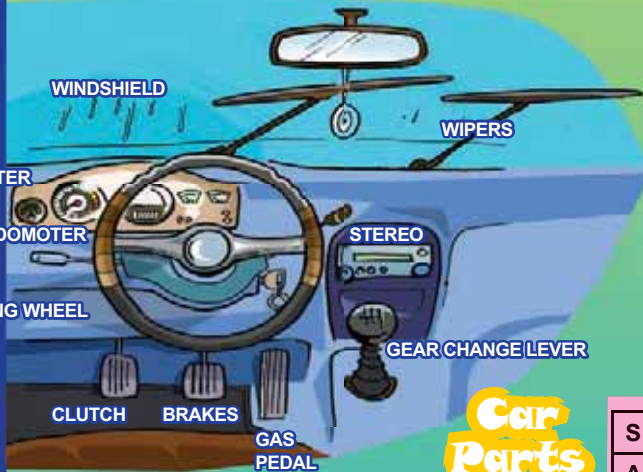
Pupil: It's not a zero, the teacher ran out of stars, so she gave me a moon instead !

Teacher: In the exam you will be allowed 30 minutes for each question.

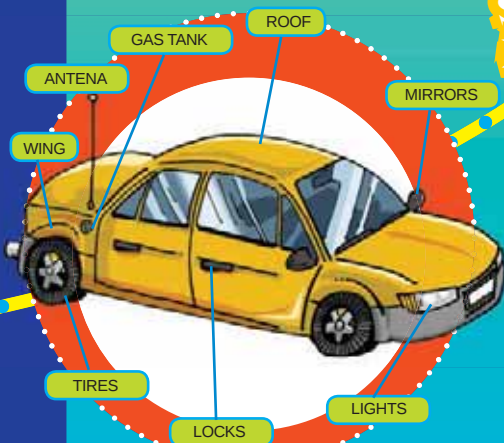
Pupil : How long for the answer sir!

19

روزنامه

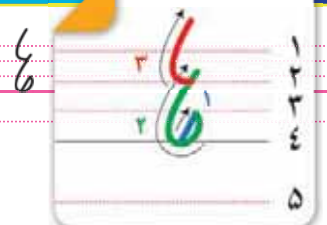
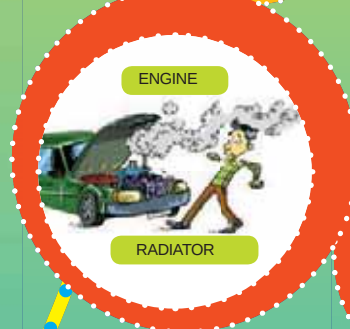


Car Parts Word Search Puzzle



Exampel: wind shield

S	E	L	E	E	H	W	G	N	I	R	E	E	T	S
A	T	B	E	S	L	T	S	S	R	E	W	E	R	E
I	N	V	E	E	N	R	T	O	E	T	D	I	N	T
M	B	R	A	K	E	S	T	E	R	E	O	H	E	L
A	I	T	E	P	E	A	I	G	H	M	T	E	E	N
T	H	R	I	O	I	U	N	D	R	O	E	D	S	B
E	U	W	R	D	L	E	I	H	S	D	N	I	W	S
N	T	T	A	O	H	E	Y	W	E	E	R	E	T	F
I	I	R	R	M	R	H	S	T	G	E	O	A	F	F
G	E	R	E	E	C	S	G	A	S	P	E	D	A	L
N	D	A	S	T	A	N	S	K	O	S	P	A	T	I
E	O	N	U	E	F	T	C	O	R	N	L	E	W	C
A	R	L	B	R	A	O	B	H	S	A	D	S	I	N
T	C	H	E	N	L	L	A	T	R	E	F	O	R	T
I	E	S	K	N	U	R	T	M	U	F	F	L	E	R





ساعت چند است؟

الان ساعت چند است؟ پاسخ بستگی به مکان زندگی شما دارد. وقتی در ایران ظهر است در برزیل نیمه شب است. علت این است که زمین به ۲۴ منطقه زمانی تقسیم شده اما ساعت‌های کشورهای مختلف از روی یک ساعت تنظیم شده‌اند. ساعتی که در نصف النهار گرینویچ قرار دارد.



خط بین‌المللی تاریخ

این طرف خط فرضی با طرف دیگرش یک روز اختلاف دارد. خط بین‌المللی تاریخ قبلاً از میان جزایر جمهوری کریباتی می‌گذشت، بنابراین تاریخ روزها در جزیره‌های مختلف این کشور متفاوت بودند. در سال ۱۹۹۵ این خط به سمت شرق جابه‌جا شد تا کریباتی در یک منطقه زمانی واحد قرار گیرد.



هاوایی

قطب‌ها

مناطق زمانی دنیا در قطب شمال و جنوب با هم تلاقی می‌کنند. بنابراین اگر شما در اطراف قطب‌ها پیاده‌روی کنید امکان دارد در چند ثانیه تمام مناطق زمانی زمین را طی کنید.

روی خط زمان

ترجمه علیرضا جلیلی

آفتاب نیمه شب

نزدیک قطب شمال و جنوب، خورشید در زمان‌های مشخصی از سال اصلاً غروب نمی‌کند؛ یعنی قبل از این که کاملاً غروب کند، دوباره طلوع می‌کند.

تقسیم زمانی

ایده تقسیم کره زمین به مناطق زمانی مساوی را اولین بار سال ۱۲۶۸ ش سافورد فلمینگ کانادایی مطرح کرد. او گفت حالا که زمین به ۳۶۰ درجه طول جغرافیایی تقسیم شده است، می‌تواند به ۲۴ منطقه زمانی ۱۵ درجه‌ای تقسیم شود.

یکی از مناطق زمانی



◀ ساعت داخلی در برابر ساعت خارجی!

ساعت داخلی بدن به شما می‌گوید کی بخوابید و کی بیدار شوید. مسافرانی که با هواپیما مناطق زمانی مختلف را طی می‌کنند، ممکن است تنظیم ساعت داخلی‌شان به هم بخورد و دچار بدخوابی شوند. در این حالت آن‌ها در طول روز احساس خستگی می‌کنند و در شب بی‌خواب می‌شوند.

◀ زمان در آن پایین...

بعضی کشورها در چند منطقه زمانی امتداد یافته‌اند و برخی فقط در یک منطقه زمانی قرار دارند. در آمریکا اگر با هواپیما از شرق کشور به غرب آن سفر کنید، باید ساعت خود را چهار ساعت جلو بکشید. البته در کشور چین با این که چند منطقه زمانی وجود دارد، طبق قرارداد داخلی بین خودشان، ساعت رسمی در کل کشور ثابت است.

کشور روسیه یازده منطقه زمانی را پوشش می‌دهد، چون
از اروپا تا آسیا امتداد دارد.

خطوط مناطق زمانی

آن طور که در اینجا دیده می‌شوند، مستقیم نیستند. بلکه در عمل گاهی اندکی به چپ یا راست کشیده می‌شوند تا مرزهای یک کشور را در بر گیرند

◀▶ نصف‌النهار گرینویچ

تمام مناطق زمانی را بر اساس این خط - که از میان شهر گرینویچ انگلستان می‌گذرد - می‌سنجند.

مناطق زمانی

■ مکان‌هایی که در غرب خط بین‌المللی تاریخ قرار دارند یک روز جلوتر از مکان‌هایی هستند که در شرق آن قرار دارند.

■ در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، هنگام تابستان ساعت رسمی کشور را یک ساعت به جلو می‌کشند تا بعدازظهر از نور آفتاب بیشتر استفاده کنند. به این کار «ذخیره روشنایی روز» می‌گویند.

◀▶ زمان جشن

یکی از اولین مکان‌های پر جمعیت دنیا که سال نو میلادی را جشن می‌گیرد کشور کریباتی است، اما هاوایی در شرق خط بین‌المللی تاریخ، از آخرین مکان‌هایی است که به این جشن ملحق می‌شود. چرا؟



و دیگر هیچ...

جعفر ابراهیمی (شاهد)

تصویر گر: اسماعیل چشرح

داستان ماه

۲۲

نوجوان

شروع می‌شد. قرار بود از منطقه، یک مدرسه به عنوان تیم برتر انتخاب شود و دو مدرسه هم به عنوان تیم‌های رتبه دوم و سوم. از بخت بد، دروازه‌بان تیم مدرسه ما با موتور تصادف کرده بود و دست راستش را گچ گرفته بودند. نمی‌دانستیم چه کار کنیم. با تعجب گفتیم: «فرهاد، این حرف، حقیقت دارد یا شوخی می‌کنی؟!»

فرهاد خندید و گفت: «می‌توانی از آن‌هایی پرسی که قبلاً بازی او را دیده‌اند!»

گفتم: «سرش که همیشه توی کتاب است. بعدازظهرها هم که در صحافی کار می‌کند. چه‌طور ممکن است که به فوتبال هم برسد و...»

فرهاد گفت: «به گمانم تازگی‌ها مجبور شده بعدازظهرها برود سر کار. به خاطر پدرش. آخر پدرش کار نمی‌کند! بین خودمان بماند فکر می‌کنم پدرش بدجوری عملی است؟»

با تعجب پرسیدم: «عملی است؟ یعنی چه‌جوری است؟ عملش کرده‌اند؟!»

فرهاد با لحن تمسخر آمیزی گفت: «ای بابا، تو دیگر کی هستی؟ عملی یعنی معتاد!»

– معتاد؟!

– البته من پدرش را زیاد نمی‌شناسم. فقط یک‌بار از دور دیدمش. توی بیمارستان. برای ملاقات یکی از اقوامان به بیمارستان رفته‌بودم که دیدم احمد زیر بغل پدرش را گرفته و دارند از بیمارستان می‌آیند بیرون. وضعیت بدی داشت پدرش. از دور داد می‌زد که معتاد است. با شنیدن حرف‌های فرهاد حسایی به هم ریختم. دلم برایش سوخت. گفتم: «فکر می‌کنی دروازه‌بان تیم مدرسه بشود؟»

– نمی‌دانم. سعی می‌کنم! راضی‌اش کنم!

– ولی با این حرف‌هایی که تو گفتی، احمد می‌تواند روزهای تمرین، کارش را ول کند؟

فرهاد لحظه‌ای رفت توی فکر و بعد گفت: «فکر این جایش را نکرده بودم! می‌خواهی با او حرف بزیم؟»

– فکر بدی نیست!

احمد شاگرد اول مدرسه بود. ساکت و سر به زیر و گوشه گیر. سرش همیشه توی کتاب بود. همه‌چیز کتابی می‌خواند. از شعر و داستان گرفته تا کتاب‌های دینی و تاریخی. حتی زنگ‌های تفریح هم می‌رفت گوشه‌ای و کتاب می‌خواند. هر وقت او را می‌دیدم، احساس می‌کردم غمی عجیب در نگاهش موج می‌زند. او بعدازظهرها در یک صحافی کار می‌کرد. می‌گفت کتاب‌های قدیمی و کهنه را ته‌بندی می‌کند و جلد می‌گیرد. مانده بودم که او کی وقت می‌کند کتاب‌های درسی‌اش را بخواند؟!

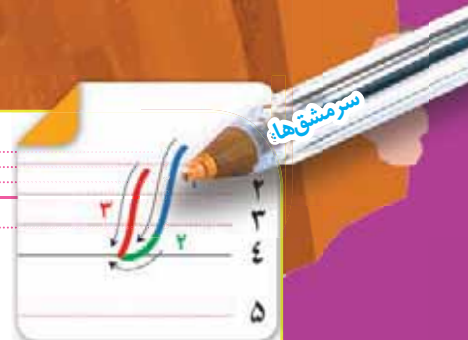
در همه درس‌ها نمره‌اش بیست بود. اهل بازی و بگو بخند با بچه‌ها نبود. خیلی از بچه‌ها گمان می‌کردند احمد پسری افاده‌ای است و چون شاگرد اول است و اهل کتاب‌خوانی، کسر شأن خودش می‌داند با بچه‌ها گرم بگیرد و بازی کند. او واقعاً با همه بچه‌ها فرق داشت، نه لباس‌های آن چنانی می‌پوشید و نه زل به موهایش می‌زد. خلاصه، با کمتر از دیلمه‌ها حرف نمی‌زد.

این، فکری بود که من و بیشتر بچه‌های مدرسه درباره احمد داشتیم. تا این که روزی فرهاد، یکی از هم کلاسی‌هایم گفت: «این احمد آقا فقط توی درس و مشق

شاگرد اول نیست. فوتبالتش هم بیست است. به‌خصوص دروازه‌بانی‌اش حرف ندارد!»

فکر نمی‌کردم اهل بازی و فوتبال و این حرف‌ها باشد. من کاپیتان تیم فوتبال مدرسه بودم. دو ماه دیگر مسابقات سراسری منطقه

فردای آن روز، زنگ تفریح او را کشاندیم گوشه‌ای از حیاط مدرسه و موضوع را برایش گفتیم. کمی فکر کرد گفت: «خیلی دوست دارم توی این مسابقه شرکت کنم. ولی نمی‌توانم! از



سه روز مانده به زمان مسابقه، در تمرین‌ها هم شرکت کنم و با نوع بازی بازیکنان تیم آشنا بشوم!

با خوش‌حالی گفتم: «پس مشکل ما دیگر حل است!»

وقتی از احمد جدا شدیم، به فرهاد گفتم: «کار خوبی نکردی آن‌طور به پدرش اشاره کردی. بهش برخورد!»

مگر بد گفتم؟ خب چرا باید این بیچاره جور پدرش را بکشد و بعد از ظهرها به جای استراحت کار بکند. بعد هم هر چه پول

درمی‌آورد، بگذارد کف دست پدرش تا خرج دود کند؟!

خودت که شنیدی گفت این کار را دوست دارد و به خاطر علاقه خودش کار می‌کند!

این را هم نگوید، چه بگوید؟ خودت شنیدی که چه گفت؟ این جور آدم‌ها را مگر می‌شود معالجه کرد! حالا جای شکرش

باقی است که پدر احمد چنین پسری دارد. پسری که می‌گوید حاضر است جان‌اش را بدهد تا پدرش خوب شود. جدا که این

احمد، آدم عجیب و غریبی است. خدا عاقبتش را به خیر کند. شاید حق با احمد باشد. شاید پدرش بیمار است. شنیدم

بعضی‌ها به خاطر درد، می‌روند دنبال مواد؛ یعنی ناخواسته معتاد می‌شوند. این فرق می‌کند با کسی که برای خوش‌گذرانی می‌رود دنبال این کارها.

خب، همه معتادها از این حرف‌ها می‌زنند. بعضی‌ها دندان درد را بهانه می‌کنند و سیگار می‌کشند؟ آخر دود سیگار چه

ربطی به دندان درد دارد؟ برای ساکت شدن درد دندان باید رفت پیش دندان‌پزشک. یا باید دندان را کشید یا پُر کرد یا ...

بگذریم، به ما چه ربطی دارد! وقتی احمد پدرش را این قدر دوست دارد، ما چه کاره‌ایم که درباره‌اش قضاوت

بکنیم؟

مسابقات سراسری منطقه شروع شد و با

موفقیت کامل تیم ما به پایان رسید.

ما رتبه اول را در منطقه به دست

بچگی کار صحافی را دوست داشتم. خیلی زحمت کشیدم تا توانستم این کار را جور کنم. فقط به خاطر پولش نیست، هر

چند که پولش هم برایم مهم است!»

گفتم: «تو واقعاً پسر عجیبی هستی. هم درس‌هایت را خوب می‌خوانی و هم مطالعه می‌کنی و هم کار. آیا پدرت قدر تو را

می‌داند؟»

به نظر من از این حرف کمی رنجید. با لحن غمگین ولی محکم گفتم: «من به خاطر خودم درس می‌خوانم و مطالعه می‌کنم.

حتی کار صحافی را هم به خاطر علاقه خودم انجام می‌دهم. پدرم خیلی از کار کردن من راضی نیست. خودم دوست

دارم پول توجیبی‌ام را جور کنم. اگر پول بیشتری گیرم آمد، خوش‌حال می‌شوم به پدر هم کمک کنم!»

فرهاد با کنایه گفت: «خوش به حال پدرت! من که جای تو بودم یک ریال هم به پدرم کمک نمی‌کردم.»

احمد با تعجب به فرهاد نگاه کرد. انگار می‌خواست با نگاهش جواب او را بدهد. فرهاد فوری گفت: «منظور بدی نداشتم.

همین‌طوری یک چیزی گفتم. به دل نگیر!»

من هم گفتم: «احمد جان، چرا پدرت را پیش یک دکتر خوب نمی‌بری تا معالجه‌اش کند؟!»

دیدم اشک توی چشم‌هایش جمع شد. با لحنی غمگین گفت: «معالجه؟ دیگر کارش از این حرف‌ها گذشته. وگرنه حاضرم

جانم را بدهم و حال پدرم خوب بشود!»

لحظه‌ای مکث کرد و سپس ادامه داد: «من به پدرم افتخار می‌کنم.»

احمد ساکت شد و ما هر سه در سکوت سر به زیر انداختیم. بعد از این سکوت آزار دهنده، من گفتم: «فرهاد خیلی از فوتبال

تو تعریف می‌کرد. من امیدوار بودم که تو دروازه‌بانی تیم را به عهده‌گیری و کمی هم به بچه‌ها آموزش بدهی!»

فرهاد گفت: «فکر می‌کنم احمد بدون شرکت در تمرین‌ها هم بتواند خوب بازی کند!»

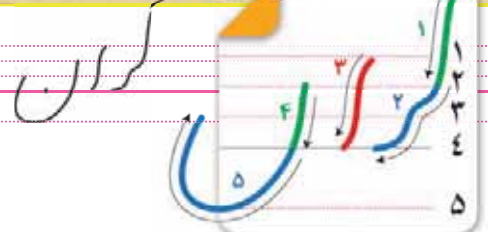
احمد گفت: «خب، اگر تمرینی در کار نباشد، شاید بتوانم در مسابقه شرکت کنم!»

گفتم: «خب اگر از خودت اطمینان خاطر داری، همین هم خوب

است!»

احمد گفت: «البته

سعی می‌کنم دو



برود. خیلی فوتبال را دوست دارد و زمانی خوب بازی می‌کرد. ولی تازگی‌ها حال خوشی ندارد، نمی‌تواند جایی برود. توی اتاق به دستگاه اکسیژن وصل است. برای همین نمی‌تواند ...»

آقای مدیر حرف مادر احمد را برید و با تعجب پرسید: «دستگاه اکسیژن؟ یعنی تا این اندازه ناخوش احوال است؟»

مادر احمد سری تکان داد و گفت: «چه بگویم آقای مدیر؟! این اواخر ناراحتی تنفسی پیدا کرده و خانه‌نشین شده است. درد هم دارد. دردهای بدی که شب و روز رهایش نمی‌کنند. یادگار سلاح‌های شیمیایی نامردهای بعثی!»

با شنیدن این جمله احساس کردم اتاق دور سرم چرخید و ناگهان سر تا پای وجودم داغ شد. با شرمندگی نگاهی به احمد کردم. او سرش را انداخت پایین.

رفتیم پیش پدرش. او همان طور که روی تخت دراز کشیده بود با تکان سر به ما خوش آمد گفت. مهربانی از تمام وجودش می‌بارید و نگاه‌هایش با آدم حرف می‌زد.

موقع خداحافظی احمد را در آغوش گرفتم و هر کاری کردم که جلوی گریه‌ام را بگیرم، نتوانستم.

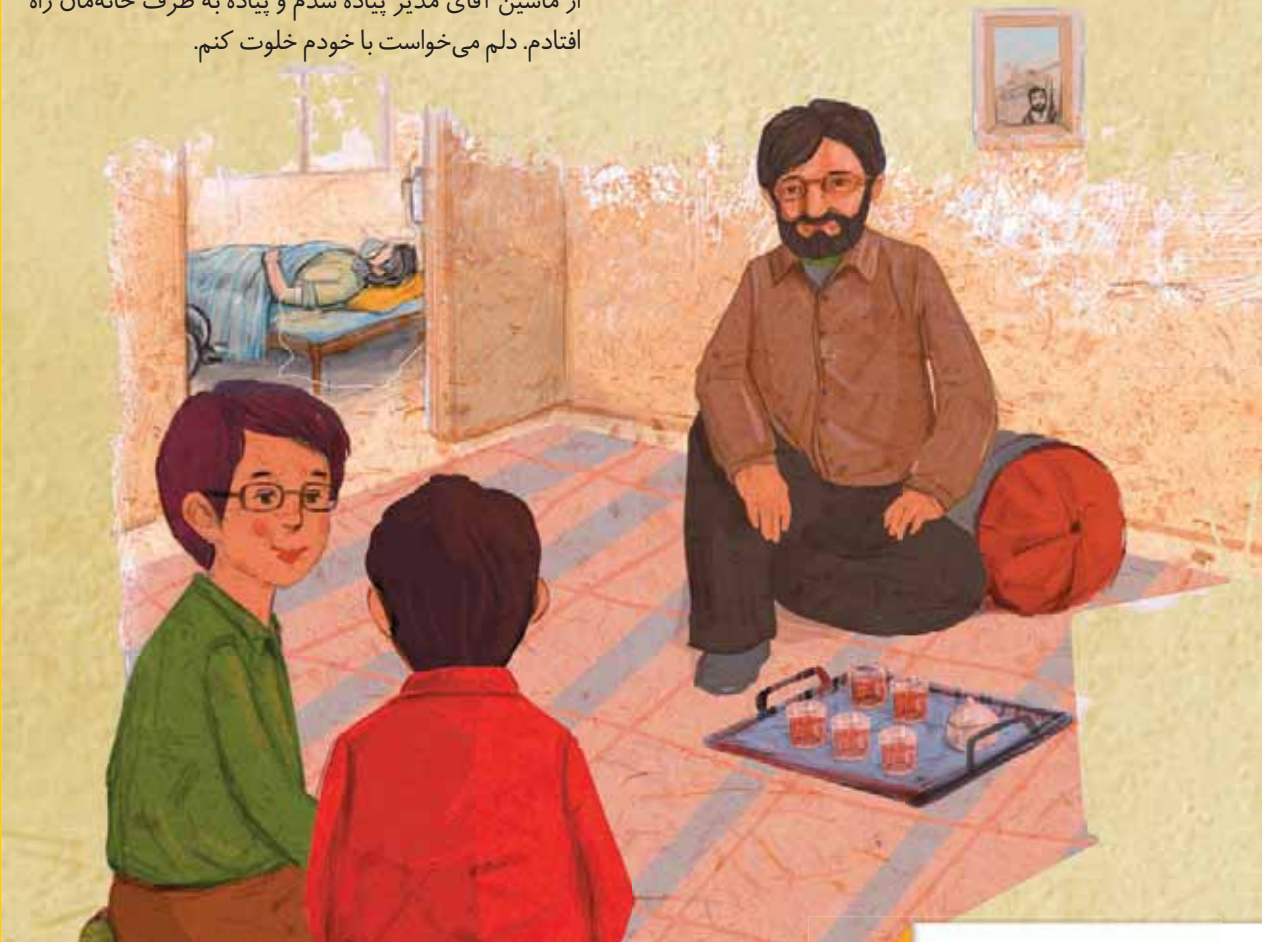
در راه، من و آقای معظمی هر دو ساکت بودیم. سر خیابان، از ماشین آقای مدیر پیاده شدم و پیاده به طرف خانه‌مان راه افتادم. دلم می‌خواست با خودم خلوت کنم.

آوردیم. آن هم فقط و فقط به خاطر بازی عالی احمد. حتی یک گل هم نخورد. تیم‌هایی بودند که گل‌های زیادی زدند، اما گل هم خوردند. تیم ما اگر چه گل کمتری زد، در عوض هیچ گلی نخورد و همین ما را رساند به مقام قهرمانی در منطقه. قرار شد تیم را برای مرحله استانی آماده کنیم.

صبح روز جمعه، من و آقای معظمی، مدیر مدرسه، به نمایندگی از طرف تیم و بچه‌های مدرسه هدیه‌ای تهیه کردیم و رفتیم به خانه احمد، بی‌خبر و سرزده. احمد خیلی ذوق زده شد. انتظار دیدن ما را در خانه‌اش نداشت. با روی باز خوش آمد گفت. او را هیچ وقت آن طور خوش حال ندیده بودم. مادرش زن خوبی بود. مهربان و مهمان‌نواز. زندگی فقیرانه ولی آبرومندانه‌ای داشتند. احساس کردم خانواده‌ای خوشبخت‌تر از خانواده احمد وجود ندارد.

مادر احمد برایمان چایی آورد. آقای معظمی از احمد پرسید: «پدرجان تشریف ندارند؟»

احمد زیر چشمی نگاهی به مادرش کرد. او به جای احمد گفت: «چرا، توی اتاق بغلی دراز کشیده، حال چندان خوشی ندارد. راستش خیلی دلش می‌خواست به دیدن بازی احمد و دوستانش



سیار



می کشید این حرف‌ها را به امام بگوید. موقع ظهر، کاروان کنار رود کوچکی ایستاد. جای زیبایی بود! پر از سبزه و درخت‌های سرسبز. نسیم باخود بوی گل می‌آورد و بوی چمن‌های تازه. همه با آب رودخانه کوچک وضو گرفتند و پشت سر امام رضا، علیه‌السلام، نماز خواندند. بعد از نماز، سفره پهن کردند. مرد بلخی با خوش حالی سر سفره کنار امام نشست. امام دستور داد: «سفره را بزرگ‌تر کنید و به همه بگویید سر سفره بنشینند و با ما غذا بخورند.» فوری همه خدمت کارهای سیاه و سفید، بزرگ و کوچک به ردیف در دو طرف سفره نشستند. مرد بلخی با دیدن آن‌ها ناراحت شد. او یکی از ثروتمندان شهر خودش بود، هرگز اجازه نداده بود خدمت کارانش با او یک جا سر سفره بنشینند و غذا بخورند. این بار دیگر طاقت نیاورد. رو کرد به امام و گفت: «فدایت شوم می‌بخشید آقا! بهتر نیست این خدمت کاران سر سفره جداگانه‌ای بنشینند؟ و ما ...» امام به مرد بلخی نگاه کرد و با ناراحتی گفت: «ساکت باش! پروردگار همه یکی است. مادر یکی و پدر یکی (پس تفاوت و تبعیض نیست) و پاداش هر کس بسته به کردار اوست.» کافی جلد ۸ ص ۲۳۰

مرد بلخی از خجالت سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت. با خود گفت: «حق با امام است. باید از این به بعد با مردم مهربان‌تر باشم و با افراد پایین‌تر از خودم، با احترام رفتار کنم.»

باران نم‌نم می‌بارید. صدای زنگ آرام و دلنواز شترها در دشت پیچیده بود.

شترها آرام آرام حرکت می‌کردند. گاه می‌ایستادند. علف‌های بلند و خیس را بو می‌کشیدند و می‌خوردند. انگار دوست نداشتند از صحرای سرسبز جدا شوند.

مرد بلخی روی اسب سفیدش نشسته بود و پشت سر همه آهسته در حرکت بود. باران قطع شد. نسیمی خنک شروع به وزیدن کرد. مرد بلخی به آسمان نگاه کرد. رنگین کمان زیبایی در آسمان دید. چه منظره قشنگی! نگاهش به امام رضا، علیه‌السلام، افتاد. امام که جلوتر از او حرکت می‌کرد، به رنگین کمان زیبا چشم دوخته بود.

یکی از خدمتکارها به او نزدیک شد: «آقا کاروان امام خیلی آهسته حرکت می‌کند اگر بخواهیم تا خراسان با آن‌ها هم سفر باشیم خیلی طول می‌کشد. بهتر نیست از آن‌ها جدا شویم؟» مرد بلخی گفت: «نه، با کاروان امام حرکت می‌کنیم، حتی اگر یک سال هم طول بکشد. این بزرگ‌ترین افتخار سراسر عمر من است که در کنار او باشم بهترین لحظه‌های زندگی‌ام است.» خدمت کار گفت: «بله آقا! هر جور شما بخواهید.» شیبه‌ای در صحرا پیچید. مرد بلخی لبخند زد. از وقتی که با چند خدمت کارش به کاروان امام پیوسته بود، خیلی خوش حال بود. اما از کارهای امام تعجب می‌کرد. امام با همه، حتی با خدمت کارها خوش رفتاری می‌کرد و خیلی به آن‌ها احترام می‌گذاشت. چندی به زبانش آمده بود که بگوید: «آقا! به این خدمت کارها زیاد رو ندهید. امکان دارد از محبت زیاد شما پررو شوند و کارشان را خوب انجام ندهند.» ولی خجالت

منبع

سیره چهارده معصوم، م. محمدی اشتهاردی، نشر مطهر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۵

۱ گذاشتن این سطرها داخل گیومه، کاری حرفه‌ای و اخلاقی است؛ چون نشان می‌دهد که آن‌ها را از جای دیگری (شعر «صدای پای آب») قرض گرفته‌ای و در پانویست شعر نیز به نام شاعر این سطرها اشاره کرده‌ای. البته سطربندی شعر را به درستی رعایت نکرده‌ای. اگر یک‌بار دیگر دقیق‌تر به شعر سهراب نگاه کنی، متوجه می‌شوی که او «آسمان مال من است» را در یک سطر مستقل نوشته و سطر سوم را نیز به سه بخش تقسیم کرده است.

عشق نیز مال من است
۱ «هر کجا هستم، باشم، آسمان مال من است پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است چه اهمیت دارد، گاه اگر می‌روید، قارچ‌های غربت»
۲ هر کجا هستم، باشم، زندگی مال من است، آرزو مال من است
۳ گرچه دلتنگی من، به هوای خوش توست! گرچه این غربت سرد، در پس قرن‌ها پنهان است، هر کجا هستم، باشم، جمعه‌ها مال من است، عاشقی مال من است جمعه‌ها می‌گذرند، بی‌حضور خوش تو، در دلم آوایی است
۴ هر کجا هستم، باشم، عشق نیز مال من است زهرا جعفری فرد
* سهراب سپهری

۲ مشکلی که به آن اشاره کردم، در سطرهای خود تو نیز دیده می‌شود. قاعده سطربندی شعر نیمایی به این ترتیب است که هر جا در خواندن مجبور می‌شویم مکث کنیم و وزن عروضی به آغاز خود برمی‌گردد، به اول سطر بعد می‌رویم؛ برای مثال این یک سطر باید در سه سطر نوشته شود.

۳ آخرین جمله این سطر مشکل وزنی دارد. در واقع کلمه «قرن‌ها» وزن عروضی را به هم ریخته است. (به عنوان مثال اگر «زندگی‌ام» را جایگزین این کلمه کنی، وزن سالم خواهد شد.)

آخرین جمله این سطر نیز مشکل وزن دارد. بهتر است به جای «نیز» از کلمه «هم» استفاده کنی تا این مسئله برطرف شود.

اما این که با زبان ساده و صمیمی حرف‌هایت را به روی کاغذ آورده‌ای، موجب می‌شود خواننده ارتباطی صمیمانه و نزدیک با آن برقرار کند.

۴ خیلی‌ها فکر می‌کنند شعر سهراب سپهری، شعر آسانی است و می‌توانند شبیه آن بسرایند. به نظر می‌رسد تو هم تحت تأثیر ناخودآگاه این فکر، سطرهایی خلق کرده‌ای که از شاعرانگی کافی برخوردار نیستند. اگر به همان چند سطر اول دقت کنی، به ترکیب شاعرانه «قارچ‌های غربت» برمی‌خوری که به حرف‌های سهراب، بیانی شاعرانه بخشیده است. حتی کلمه‌هایی مثل «پنجره، فکر، هوا، عشق و زمین» به دقت انتخاب شده‌اند؛ چون علاوه بر این که هریک نماینده فضا، مفهوم و حس جداگانه‌ای هستند، وجوه مشترک نیز دارند.



نمکدان

شریک

قاضی از دزدی پرسید: «این همه سرقت‌ها را تنهایی انجام می‌دادی یا شریک هم داشتی؟»
گفت: «تنها بودم، مگر در این زمانه، آدم درستکار هم پیدا می‌شود که با او شریک شوم!»

تقسیم راه

دو احمق که پیاده سفر می‌کردند در راه از دهقانی پرسیدند: «چند فرسخ دیگر تا شهر مانده است؟»
دهقان گفت: «چهار فرسخ»
یکی از آن دو به دیگری گفت: «چه خوب، هر کدام دو فرسخ می‌رویم و زود می‌رسیم.»

شکوفه ندایی از تهران



اسب تندرو

امیری اسبی لاغر و مردنی را به مردی بخشید. اسب به اندازه‌ای لاغر بود که تا به منزل رسید، مرد. مرد این نامه را به امیر نوشت و فرستاد: «ای امیر اسبی که به من هدیه کردی، سریع‌ترین اسب جهان بود، چون فاصله دنیا و آخرت را در یک ساعت پیمود!»

تصویرگر: سام‌سلاسی



جویای کار

- الو، من یک اسب هستم.
- فرمایش؟
- می‌خواهم با مدیر سیرک صحبت کنم.
- بفرمایید، خودم هستم.
- دنبال کار می‌گردم.
- خوب، چه جور کارهایی بلدی؟
- آقای محترم، من دارم حرف می‌زنم!!
سمیه بهاری از ابهر



برگزیدگان مسابقه «ت مثل تغییر»

مهر، ماه تغییر است. اگر یادتان باشد، سال گذشته مسابقه‌ای برگزار کردیم با عنوان «مسابقه ت مثل تغییر». اسامی برندگان هم در آخرین شماره رشد نوجوان سال گذشته اعلام شد.

در این مدت آثار مربوط به این مسابقه هم‌چنان به دستمان می‌رسید. راستش دلمان نیامد این همه نوشته‌های زیبا را ندیده بگیریم. بنابراین ما هم مسابقه‌مان را تغییر دادیم و تصمیم گرفتیم باز هم از میان آثار رسیده، عده دیگری را به‌عنوان برگزیده معرفی کنیم. به هر حال این هم از اثرات جادویی تغییر است!

(با تشکر ویژه از دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی شهید محلاتی نهاوند که با راهنمایی دبیر محترم ادبیاتشان، آقای محمدرضا شهبازی به طور گسترده در این مسابقه شرکت کردند.)

طنز / رؤیا تقی‌زاده از زنجان، مهشادسادات مقدسی بناب از تهران

شعر / شقایق شعبانلو از تهران

نثر ادبی / مهسا طالبی از اصفهان

داستان / فاطمه عسکریور از لنگرود، هیوا پرورده از تهران، مهتاش ابراهیمی از کرمانشاه، فاطمه صیاد معروف از گیلان

(با تشکر از صادق محبی و اعظم علی‌اکبری از تهران و زینب ایزدی از کرمانشاه)

خاطره / (با تشکر از رویا قویدل از اصفهان)

یادداشت خودمانی / امید رئیس، علی زمانیان، رضا کااوند و علیرضا قیانوری از نهاوند، فاطمه احمدی از اراک و یک نفر بی‌نام از تهران! (لطفاً یادتان نرود، اول اسم‌تان را بنویسید تا مطلب بی‌نام به دست ما نرسد.)

(با تشکر از حسین الف سیاوشی و محمد دارائی از نهاوند، فاطمه سلیمانی از همدان و حدیثه مختاری و امیر حسینی از بابل)

گزارش / زهرا خان‌محمدی از زنجان،

(با تشکر از فاطمه عبدی از تبریز و مریم صحبت‌لو از زنجان)

تصویرگری / کوثر یوسفی از اصفهان

(با تشکر از سالار شایگان از تهران)

نوجوانی، فصل تغییر

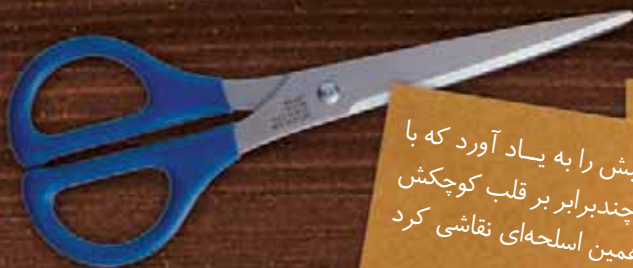
شاید بارها خودمان به همه گفته باشیم: «من نوجوانم و نوجوان هم خصوصیاتش تغییر می‌کند، پس لطفاً ایراد نگیر.»

من که یک نوجوان هستم، کاملاً این را درک می‌کنم و حس می‌کنم احساسات، اخلاق، رفتار و طرز فکر من دگرگون شده است. این حس جدیدی است از اعماق وجودم. من سعی می‌کنم این رابه همه بفهمانم تا آن‌ها نیز طرز فکر خود را درباره من تغییر دهند.

این تغییر، خود زمینه خوبی برای تقویت پشتکار و اراده نیز است. فیثاغورث می‌گوید: «برای تربیت اراده، بهترین وقت دوران جوانی است.» پس می‌توان گفت هر تغییری می‌تواند عامل یک موفقیت جدید باشد.

بی‌نام از تهران

(لطفاً نویسنده این مطلب با پیام گیر رشد نوجوان تماس بگیرد.)



نقش تغییر

دخترک در دفتر نقاشی‌اش خورشید را جور دیگر نقاشی کرد. جوری که ظلمت و تاریکی همه را غرق نور نکند. بارانی کشید که روی همه نیارد. با مدادرنگی‌هایش رنگین‌کمانی خلق کرد که چشمان همه توانایی دیدنش را نداشته باشد.

او کابوس‌های نیمه‌شبش را به یاد آورد که با صدای گلوله و خمپاره چندبرابر بر قلب کوچکش فشار می‌آورد. برای همین اسلحه‌ای نقاشی کرد که به هر کسی شلیک نکند. دخترک مادری نقاشی کرد که حق ترک فرزندش را نداشته باشد.

پدری کشید که با هیچ گلوله‌ای از پیشش نمی‌رفت. دشمنی کشید که مانند دوست با او رفتار می‌کرد.

دفتر نقاشی‌اش پر شده بود، اما هنوز در ذهن کوچکش تغییرهای بزرگی باقی مانده بود. دخترک دفتر نقاشی‌اش را به دست باد سپرد تا شاید روزی یکی از این نقاشی‌ها به حقیقت پیوندد. آیا او می‌تواند موجی از این دریای پرتلاطم باشد؟ یا حتی سنگ‌ریزه را جابه‌جا کند یا جای یک دانه شن را تغییر دهد؟

به نظر من تغییرها هر چند هم بزرگ و غیرممکن باشند، دست‌یافتنی‌اند؛ درست مثل نقاشی دخترک! مهسا طالبی از اصفهان



در انتظار تغییر

آسمون می‌خواد بباره آسمون دل‌پریشون آسمون دلش گرفته، نمی‌باره چرا بارون؟

تو دل تنگ و سیاهش به‌عالم غصه نشسته نمی‌دونه که دل من از همین غما شکسته

دل من آرزو داره مثل آسمون بباره که بشه خالی خالی، ولی خیلی پرستاره

آسمون می‌خواد بباره واسه این دل شکسته که یه‌وقت نشه پریشون پشت این درای بسته شقایق شعبانلو از تهران

تغییرهای جورواجور

هیچ‌وقت برای تغییر کردن دیر نیست. هر موقع از خودت یا از نگاه و فکرهای دیگران به خودت خسته شدی، می‌توانی تغییر کنی. البته جوری که دوست‌داشتنی و بهتر شوی، نه این که دستت را توی پرز برق کنی تا موهایت سیخ‌سیخ شوند! یا به جای راه رفتن روی زمین، روی دیوار راه بروی یا شلوارت را پشت و رو بپوشی و کفش‌هایت را لنگه‌به‌لنگه یا یک‌هو تصمیم‌گیری تغییر در درس خواندن بدهی و نمره‌های تک‌بگیری! جوری تغییر کن که تو را تک‌ستاره مدرسه، بچه خوب خانواده و بهترین دوست دنیا کند. رؤیا تقی‌زاده از زنجان





از کهن‌ترین شهرهای استان خوزستان با تاریخی هفت‌هزار ساله است. نام‌های دیگر این شهر «دز پُل» و «دژ پُل» است که در زبان محلی به آن «دزفیل» و «دسفیل» هم گفته می‌شود. دزفول در واقع تلفظ عربی آن است. این شهر نام خود را از دژ و پل کنار آن گرفته است. این دژ و پل در زمان ساسانیان و از جنس سنگ و ساروج روی رودخانه دز ساخته شده است.

دزفول

پلی به تاریخ

5km

۵ کیلومتر



پارک ساحلی دزفول



میدان مقاومت دزفول در دوران دفاع مقدس بارها مورد حمله موشکی و بمباران قرار گرفت



آسیاب‌های آبی دزفول



سد دز



پل باستانی دزفول

سید



به شهادت رسیدند. پایگاه چهارم شکاری نیروی هوایی از جمله هدف‌های عراق در اطراف این شهر بود. مقام معظم رهبری در باره این شهر گفته است: «دزفول، دژ مقاوم ایران و اسلام است.» این شهر تابستان‌های گرم و شرجی و زمستان‌های معتدل دارد.



یادمان شهدای گمنام دزفول



امامزاده رودبند دزفول

قیصر امین پور (۱۳۳۸-۱۳۸۶)

شاعر نامدار این دیار همان که گفته است: ناگهان چه قدر زود دیر می شود!



زنبیل بافی



مقبره یعقوب لیس صفار در روستای شاه آباد دزفول

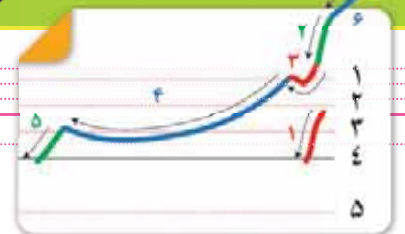


یکی از کوچه های سقف داری که سایه و خنکی را به عابران هدیه می دهد

عکس: امین نظری

سابات

شاپور اول ساسانی می‌خواست با این پل پایتخت جدید خود (جندی شاپور) را به شهر شوشتر پیوند دهد. از آن‌جا که در ساخت آن اسیران رومی به کار گرفته شده بودند، آن را پل رومی هم می‌گویند. با ساخت سد دز در حدود سی سال قبل، این شهر رونق بیشتری یافت و اکنون یکی از شهرهای آباد کشورمان به شمار می‌رود. دزفول در دوران دفاع مقدس بیش از صدها بار مورد حملهٔ موشکی و بمباران هواپیماهای ارتش بعثی عراق قرار گرفت و آسیب‌های زیادی دید. حدود ۲۶۰۰ نفر از اهالی دزفول



جانوری با سه قلب
هشت پا از نرم تنانی است که سر بزرگ کیسه مانند و چشم‌هایی درشت دارد. جانورشناسان به آن‌ها پابر سران هم می‌گویند. هشت پا پس از دلفین دومین جانور باهوش دریایی است. این جانور، سه قلب دارد. دو تا برای خون‌رسانی به پاها و یکی برای سایر قسمت‌های بدن. خون این جانور آبی‌رنگ است. در زبان لاتین این جانور را اختاپوس (اوکتاپوس) می‌گویند. اوکت؛ یعنی هشت و پوس؛ یعنی پا. از نظر تعداد پا شاید بتوان هشت پا را معادل عنکبوت در خشکی دانست.

هشت‌پا

ناشنوای تیرزین

ملیکا قلیچ‌پور

چگونه می‌بینیم
عدسی چشم انسان خمیده (محدب) است و از چندین لایه ساخته شده است. وقتی نور از سطح جسمی به عدسی چشم برخورد می‌کند، بخش خمیده عدسی پرتوهای نور را خم می‌کند تا این پرتوها روی پرده‌ای به نام شبکیه، متمرکز شوند و تصویر آن جسم ظاهر شود، پس از آن یک پیام عصبی از چشم به مغز ارسال می‌شود و ما می‌توانیم اجسام را ببینیم.

چشم دوربین
هشت پا ناشنواست، اما چشمان بزرگ به همراه نوعی عدسی ویژه سبب شده‌است تا قدرت بینایی آن بیشتر از سایر جانوران دریایی باشد. چشم هشت پا تفاوت‌هایی با چشم انسان دارد. پرتوهای نور در داخل آب، با برخورد به ذرات آب پراکنده می‌شوند و به همین دلیل متمرکز شدن آن‌ها دشوارتر می‌شود؛ بنابراین بر خلاف عدسی چشم انسان که برای واضح شدن تصویر، به کمک ماهیچه‌های اطرافش کوتاه یا کشیده می‌شود، عدسی چشم هشت پا مانند عدسی دوربین‌های عکاسی جلو و عقب می‌رود.

سلاح نرم

هر یک از بازوهای هشت پا با تعداد زیادی مکنده پوشیده شده است. این مکنده‌های قدرتمند به او کمک می‌کنند به سطح سنگ‌ها یا به بدن شکارش بچسبد و آن را شکار کند. قدرت هر یک از این مکنده‌ها تا حدی است که می‌تواند درپوش یک بطری نوشابه را باز کند. در هر یک از پاها حدود ۲۴۰ مکنده وجود دارد. آیا می‌توانید تعداد کل آن‌ها را حساب کنید؟



ماهی مرکب گول پیکر که یکی از خویشاوندان نزدیک هشت پاست، بزرگ ترین چشم را در میان جانوران جهان دارد. قطر چشم های این جانور به ۲۵ سانتی متر می رسد.

هشت پا برای مردم برخی کشورها غذای لذیذی است. ❖



سپر سیاه

وقتی هشت پا احساس خطر کند، مایعی مرکب مانند و سیاه رنگ از خود آزاد می کند. این جوهر مانند ابر تیره آب را کدر می کند و توانایی دید دشمن را می کاهد، اما خودش با بینایی خوبی که دارد از پشت این ابر سیاه دور و برش را می ببیند و فرار می کند. هشت پا معمولاً به انسان حمله نمی کند.



تقلید از چشم هشت پا

برای ساختن یک دوربین عکاسی دقیق و خوب باید چندین عدسی خمیده کنار هم قرار گیرند که این باعث سنگینی و بزرگ شدن دوربین می شود. دانشمندان تلاش کرده اند با الهام از چشم هشت پا، دوربین هایی ظریف و سبک بسازند.



مادر فداکار

هشت پای مادر در مدت دو هفته، حدود ۱۵۰ هزار تخم می گذارد و دو ماه طول می کشد تا بچه ها از تخم خارج شوند. هشت پا تا زمان به دنیا آمدن نوزادانش از آن ها مراقبت می کند؛ بنابراین گاهی ممکن است تا هفته ها غذا نخورد. در این مدت، ممکن است چند تا از پاهای خود را بخورد. اما می تواند در حدود شش هفته اندام از دست رفته را ترمیم کند. با این حال این مادر فداکار اغلب به دلیل ضعف و گرسنگی می میرد. عمر هشت پاها دو تا پنج سال است.





با ارزش تر از مدال طلا

مهدی زارعی

اغلب ورزش کاران با انگیزه‌ای خاص وارد میدان می‌شوند؛ هرچه آرزوهای آن‌ها بزرگ‌تر می‌شود، تمرین و تلاش آن‌ها نیز بیشتر می‌شود. به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین رؤیای هر ورزش کار، قهرمانی در مسابقات جهانی و المپیک باشد. اما آیا هدفی بزرگ‌تر هم می‌تواند وجود داشته باشد؟!

مسابقه‌ای در گرمای سوزان



هوای شهر لندن به طور بی‌سابقه‌ای گرم شده بود و آفتاب با بی‌رحمی بر این شهر و ساکنان آن می‌تابید. کسانی که پایتخت انگلستان را شهری مه‌آلود و سرد می‌شناختند، از این گرما متعجب بودند و علاقه‌مندان مسابقات ورزشی با خود فکر می‌کردند که «دوندگان دوی ماراتن» چه قدر بدشانس هستند؛ زیرا آن روز قرار بود مسابقه دوی ماراتن المپیک در لندن برگزار شود. طول مسیر مسابقه ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر بود. دوندگان روی سبزه‌زارهای کاخ سلطنتی و پشت خط آغاز، آرام ایستاده بودند و همه به آرزوی بزرگ خود می‌اندیشیدند. همه به لحظه پایانی فکر می‌کردند. زمانی که به عنوان نفر اول وارد استادیوم «وایت سیتی» (شهر سفید) شوند و به سوی مدال طلا پیش بروند.



رقابت شانه به شانه



با شروع مسابقه، رقابتی پایاپای آغاز شد. همه می‌دانستند که باید انرژی خود را برای کیلومترهای آخر مسابقه حفظ کنند. اما وقتی دونده‌ای بر سرعت خود می‌افزود و از سایرین پیش می‌افتاد، همه ناخودآگاه سرعت می‌گرفتند. با گذشت زمان گرمای هوا و مسیر طولانی اثر خود را نشان داد. تماشاگرانی که در کنار مسیر ایستاده بودند، صدای نفس‌های بریده دوندگان را می‌شنیدند. رفته‌رفته «اسید لاکتیک» در عضلات دوندگان جمع می‌شد و پاهایشان درد می‌گرفت. نیرویی غریب، به دوندگان خسته فرمان توقف داد. اولین دونده‌ای که به علت خستگی و ناتوانی، مجبور به توقف شد یک دونده آمریکایی بود.



دونده بیمار



«دوراندو پی‌تری»، دونده کوچک اندام ایتالیا شرایطی متفاوت با بقیه داشت. پی‌تری شیرینی‌پزی بود که در اوقات فراغت به تمرین دوهای طولانی می‌پرداخت. او قبلاً هم در مسابقات ماراتن شرکت کرده بود اما این بار رنگش پریده بود. شب قبل بیمار شد و به علت بیماری، نه استراحت مناسبی داشت و نه تغذیه‌ای خوب. سرپرست تیم از او خواست در مسابقه شرکت نکند. اما پی‌تری گفت: «نه! حتماً باید از خط پایان عبور کنم. برایم فرق نمی‌کند چه مقامی کسب کنم. اول نشوم اما ... بالاخره از خط پایان می‌گذرم!»

پیشتازان مسابقه



در ابتدای مسابقه سرخ‌پوستی کانادایی از سایرین جلو زد. اما اندکی بعد «چارلز هفرون» ۳۴ ساله از آفریقای جنوبی نفر اول شد. او به سرعت فاصله خود را با دیگران زیاد و زیادتر کرد. با فاصله‌ای زیاد از هفرون، دوراندوی ایتالیایی و «جانی هایس» آمریکایی شانه به شانه هم حرکت می‌کردند. هایس اصلیتی ایرلندی داشت و پدر و پدربزرگش نانوا بودند. به همین خاطر از کودکی به هوای گرم عادت داشت و در هوای گرم لندن هم با مشکل روبه رو نشد.

اعتراض

زمانی که دوراندو در بیمارستان بود، سرپرست تیم آمریکا به مسئولان مسابقه اعتراض کرد؛ زیرا داوران حق نداشتند به هیچ دهنده‌ای کمک کنند. به ناچار این اعتراض پذیرفته شد. نام دوراندو را از جدول پاک کردند و همه دوندگان یک عنوان صعود کردند! با آن که طلا به «هایس» رسید، چیزی با ارزش‌تر از طلا در یادها مانده بود. اراده!



یک جام با ارزش

بسیاری از مردم دوراندو را قهرمان واقعی مسابقه می‌دانستند. وقتی بهبود یافت، ملکه «آلساندر» او را به استادیوم دعوت کرد و جامی طلایی به وی اهدا نمود. پاداشی به خاطر درس بزرگ دوراندو به مردم دنیا. ورزش کاری که به هدف خود وفادار بود، تا لحظه آخر جنگید و با سختی‌ها مبارزه کرد و حتی از بذل جان خود نیز نهراسید. شیرینی‌پز ایتالیایی تنها کسی است که نامش در جدول مدال‌آوران المپیک دیده نمی‌شود، اما نام او حتی از قهرمان مسابقه نیز ماندگارتر شده است.



بیمار با اراده

سرپرست هر تیم با دوچرخه در کنار دهنده کشور خود حرکت می‌کرد. سرپرست ایتالیا حیرت‌زده دوراندوی بیمار را همراهی می‌کرد و می‌دید که او چگونه با نیرویی عجیب کم‌کم به نفر بیشتاز مسابقه بدل شده‌است! او با سرعت به سوی استادیوم حرکت می‌کرد. هر چه به ورزشگاه نزدیک‌تر می‌شد، بر تعداد تماشاگران کنار مسیر افزوده می‌شد. مردم زیادی در استادیوم منتظر ورود اولین دهنده یعنی، قهرمان مسابقه بودند. اما ...



ورود به استادیوم

تماشاگران نزدیک استادیوم صحنه‌ای حیرت‌انگیز را می‌دیدند. پاهای دوراندو در هم گره می‌خورد. دیگر مشخص نبود که می‌دوید یا قدم بر می‌داشت؟ اندکی به چپ و آن‌گاه به سمت دیگر تلو تلو می‌خورد. ظاهراً بیماری و خستگی او را از پا در آورده بود. اما شیرینی‌پز ایتالیایی با اراده عجیب پا به استادیوم گذاشت.

لحظات ترسناک

تماشاگران برخاستند تا مرد کوچک اندام را تشویق کنند. اما او به جای حرکت از سمت راست پیست در جهت مخالف حرکت کرد! در چشمانش هیچ اثری از هوشیاری دیده نمی‌شد. روی زمین افتاد. داوران نمی‌دانستند چه کنند؟ مردم دوست داشتند این چند متر پایانی تمام شود. طبق قوانین هیچ دآوری حق نداشت به طور مستقیم به ورزش کاری کمک کند. زمان به کندی می‌گذشت. دوراندو چندبار با اراده‌ای عجیب بلند شد و چند قدم برداشت. آن‌گاه دوباره بر روی زمین افتاد. آن‌هایی که چشمان بی‌فروغ او را می‌دیدند، دیگر به مدال طلا فکر نمی‌کردند. فقط می‌خواستند او زنده بماند. ولی او تسلیم شدنی نبود. باز هم برخاست. قدمی دیگر و باز هم سقوط! برای داوران چاره‌ای نمانده بود. آخرین بار که بلند شد، همه در کنار او حرکت می‌کردند، حتی دستانش را گرفتند تا سقوط نکند. در همین لحظه «هایس» آمریکایی وارد استادیوم شد، اما قهرمان ایتالیایی بالاخره از خط پایان رد شد و استادیوم را غرق در شادی کرد. او را به بیمارستان بردند. دو روز در حال کما بود، اما قلب بزرگ و بااراده او دوام آورد و بار دیگر به زندگی بازگشت.

آیا سرما باعث سرماخوردگی می‌شود؟

محمد علی قربانی



از ده درصد افراد گروه دوم علائم سرماخوردگی نمایان شد. سرما رگ‌های خونی موجود در بینی و گلو را منقبض می‌کند؛ به همین دلیل تعداد گلبول‌های سفید در

این اعضا کم می‌شود.

این روش دفاعی بدن برای حفظ حیات است. سیستم دفاعی بیشتر توان خود را صرف گرم کردن بدن می‌کند؛ چون زنده ماندن بسیار مهم‌تر از جلوگیری از ورود یک ویروس است. به همین دلیل ویروس به راحتی وارد بدن می‌شود.

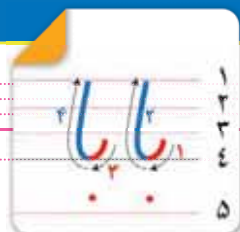
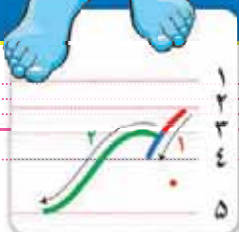
نکته: بهتر است در هوای سرد با پوشیدن لباس‌های گرم به سیستم ایمنی بدن خود کمک کنیم.

شاید تا به حال به رابطه میان نام و بیماری سرماخوردگی فکر کرده باشید و با خود گفته باشید اگر سرما باعث سرماخوردگی می‌شود پس ویروس در این بیماری چه نقشی دارد؟

باید بگوییم سرماخوردگی محصول مشترک ویروس و

سرماست. سرما مقاومت بدن را کم می‌کند تا ویروس با خیال راحت حمله کند.

در تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۵ بر روی نود نفر انجام شد، حقیقتی جالب کشف شد. در این آزمایش دانشمندان از نود نفر خواستند تا سه روز، هر روز بیست دقیقه پاهایشان را در ظرف حاوی آب یخ قرار دهند. و نود نفر دیگر در همان فضا پاهایشان را در ظرف خالی قرار دادند. تقریباً در سی درصد افراد گروه اول و کمتر



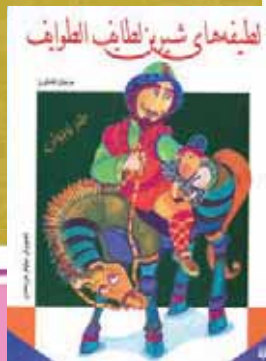


لیلاجیلی

۳۷

نوجوان
شماره ۱۳۹۰

ته کلاس ردیف آخر صندلی آخر



لطفه‌های شیرین لطایف الطوائف

«فیلسوفی در صحرایی نشسته بود. تیراندازی جاهل و نوآموز را دید که هدفی را نشانه گرفته و تیر را به راست و چپ پرتاب می‌کند. او آن قدر در تیراندازی ناشی بود که تیرهایش حتی به نزدیکی هدف هم نمی‌خورد. فیلسوف ترسید که مبادا یکی از این تیرهای خطا به او بخورد. پس در پی محلی امن رفت و درست در برابر هدف نشست و گفت: «در این صحرا هیچ جا امن‌تر از این هدف نیست؛ چون اطمینان دارم هیچ یک از تیرهای او به این جا نخواهد رسید!» لطفه‌ای که خواندید، یکی از ده‌ها لطفه‌ای است که «مرجان کشاورز» از کتاب «لطایف الطوائف» نوشته «فخرالدین علی‌صفی» انتخاب و بازنویسی کرده است. «نیلوفر محمدی» این کتاب را تصویرگری و نشر «پیدایش» آن را منتشر کرده است. از سال تولد فخرالدین اطلاع دقیقی در دست نیست ولی مورخان سال وفات او را ۹۳۹ ق ذکر کرده‌اند. او در هرات به دنیا آمد و جوانیش را در آن‌جا سپری کرد. فخرالدین زندگی پرماجرایی داشت و اواخر عمر خود را به سختی گذراند. او این کتاب را به «محمد سلطان» پادشاه گرجستان تقدیم کرده که شامل حکایت‌های پندآموز و ارزشمند بسیاری است. خواندن و به کارگیری این حکایت‌ها می‌تواند بر تأثیر سخن و شیرینی کلام بیفزاید.

«برادلی چاکرز» بزرگ‌ترین شاگرد کلاس، تادلت بخواهد دروغ می‌بافد، آن‌هم دروغ‌های شاخ‌دار! با هم شاگردی‌هایش در مدرسه دعوا راه می‌اندازد و از درس و مشق متنفر است. کسی حاضر نیست کنار او بنشیند. همیشه ته کلاس، ردیف آخر، صندلی آخر، تنها می‌نشیند و کاغذهایش را خط‌خطی می‌کند... داستان این کتاب که «لوپیس سکر» آن را خلق کرده و «پروین علی‌پور» ترجمه کرده است، داستان پسری است تنها و گوشه‌گیر، او آن قدر از دیگران متنفر است که رغبتی به انجام کارهای خوب ندارد تا این که تحت تأثیر یک دوست خوب - مشاور مدرسه - کم کم خود را می‌یابد و نگاهش به خود و اطرافیانش عوض می‌شود. در بخشی از کتاب که نشر «افق» آن را منتشر کرده است، می‌خوانیم:

«... برادلی گفت: «دارم سعی می‌کنم خوب باشم. ولی بهم فرصت نمی‌دهند.»

کارلا: «می‌دهند. فقط یک کم طول می‌کشد.»

برادلی پرسید: «هیچ وقت روی چهارخانه‌های بلوزت، شطرنج بازی کردی؟»

کارلا خندید و سرش را تکان داد. کم مانده بود آب میوه‌اش بیرون پاشد!

برادلی گفت: «از بلوزت خوشم می‌آید.»

کارلا گفت: «من هم از جوراب‌های خوشم می‌آید.»

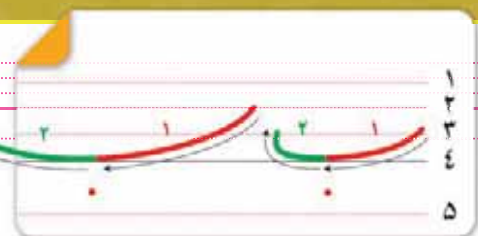
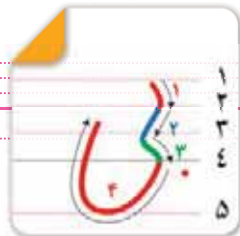
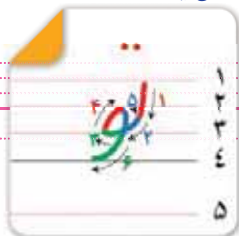
برادلی نگاهی به جوراب‌های لنگه به لنگه‌اش انداخت و با دست‌پاچگی گفت: «فکر کردم عوض‌شان کردم.»

کارلا گفت: «من که از جوراب‌های جفت خوشم نمی‌آید، ببین!»

پاهایش را دراز کرد. شلوار سفید پوشیده بود. یک لنگه جورابش سفید و لنگه دیگرش سیاه بود. برادلی لبخند زد؛ لبخندی که برخلاف لبخندهای همیشگی‌اش تلخ و گزنده نبود.

لبخندی واقعی و از ته دل...»

برای تمرین بقیه سرمشق‌ها از دفتر مشق موجود در ویلاگ رشد نوجوان استفاده کنید. نشانی ویلاگ در صفحه ۱۲





۳۸

فهرست
۱۳۹۰

زنگ

محمد عزیزی پور

۲

در سه خانه

خالی وسط ضلع‌های

مثلث سه عدد قرار دهید؛

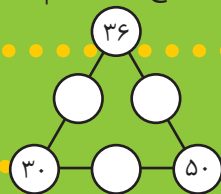
به طوری که مجموع این سه

عدد مساوی ۱۸۰ باشد و در

وضع جدید اعداد واقع روی هر

کدام از سه ضلع مثلث با هم مساوی

باشد.



۳

چیستان: اول و آخرم

اول قند، میانم آش، به

همین خیال باش

به این شش کلمه توجه

کنید: پاریس - یساول - ولیمه

- مهمان - آناناس - آسمان -

این کلمات از چه نظر با هم در یک

مجموعه قرار گرفته‌اند؟

از بین چهار کلمه (آفریقا، نارگیل، آناتولی و

باران) کدام یک را می‌توان به طور منطقی جزو

مجموعه بالا دانست و با قرار دادن آن در انتهای

ردیف، مجموعه را کامل ساخت؟

۴

روی تخته سیاه زیر، شش عدد

نوشته شده‌است که یکی از آن‌ها

با بقیه فرق دارد. شما آن عدد

را پیدا کنید.

۶۳	۱۸	۳۶
۴۵	۲۴	۷۲

۵

در شکل روبه‌رو چند

مثلث می‌بینید، آن‌ها

را پیدا کنید.



پاسخ سؤال‌های

زیر را طبق شماره‌ها، حرف

به حرف در جدول قرار دهید و

در پایان حروف داخل جدول را از

شماره ۱ تا ۳۲ به ترتیب بنویسید تا

رمز جدول به دست آید که سخنی از

امام جواد(ع) است، به مثال توجه کنید

۶

۱. خالق هستی ۲۲-۱-۳۰
۲. حرارت ۲۵-۱۵-۲۸-۱
۳. بدی و پلیدی ۲۰-۱۳-۳۲-۲۹
۴. گریه ابر ۹-۱۶-۱۱-۱۲-۷-۱۹
۵. سال ۳۶۶ روزی ۵-۱۶-۱۱-۱۲-۱۴-۳-۱۰
۶. پوشاکی برای دست ۲۳-۱۷-۱۴-۴-۲۴-۲
۷. قصه و رمان ۲۱-۲۷-۱۸-۴-۲۴-۲

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

تفریح

[illegible]

ورقه

مواد لازم:

بادمجان متوسط: ۲ عدد

تخم مرغ: ۲ عدد

گوجه‌فرنگی متوسط: یک عدد برای تزئین

جعفری خرد شده: کمی برای تزیین

ماست موسیر یا کشک: یک قاشق غذاخوری

روغن مخصوص سرخ کردن: به مقدار لازم

نمک و فلفل: به مقدار لازم

طرز تهیه

یوست

بادمجان‌ها را بکنید و آن‌ها

را حلقه حلقه خرد کرده و در روغن سرخ

کنید. تخم مرغ‌ها را در ظرفی بشکنید و سفیده و

زرده را خوب هم بزنید. و کمی نمک و به دلخواه فلفل

اضافه کنید. بادمجان‌های سرخ شده را کف ماهی تابه

بچینید و تخم مرغ‌ها را روی آن‌ها بریزید. همین که

تخم مرغ‌ها حالت سفتی گرفتند، ماهی‌تابه را از

روی اجاق بردارید. غذای شما آماده است. آن

را به سلیقه خود تزئین کنید و به همراه ماست

موسیر یا کشک نوش جان کنید.



«است. می‌گوید خداوند نیز، است.»

سجده ۵: «یا کسی که خوارم آمد» (ج) خوارم آمد یا سجده

مستحق

[illegible]

۴۴: زير همه اعداد به ۹ بخش پذيرند جز عدد ۴۴

၇၁

[illegible]
$$Y_{m1} = 10 + 10 + 0.1$$
$$Y_{\text{ML}} = 0.1 + 0.8 + 3.1$$
$$741 = 10 + 10 + 31$$

• **تکلیف** کسی پر واجب کرنے کا حکم ہے۔

18 6 8 6 1 : 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

සූරි ලොව ප්‍රභේදි කිසිදු කාලයේදී සූරි ලොව ප්‍රභේදි කිසිදු කාලයේදී

የጥራት ማስጓጃም ዘመናዊነት

میتوانیم به این شکل بنویسیم:

۶۷ ص ۱۰۳، شماره ۱، فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات حقوق کیفری»، زمستان ۱۳۹۴

မိုးမိုး